

# نگاهی بر حکمروایی ها، دیکتاتوری ها، نظامیگری ها و

## جهانگشایی های تاریخ

بخش - ۹ تهیه و پژوهش (صبح)

پژوهش و تحقیق تاریخی با استفاده از منابع و مآخذ های مختلف و با نوآوریها و تحقیقات بیشتر، امیدوارم که این پژوهش مستند تاریخی بتواند به عواقب ناگوار جنگها و جنگ افروزیها آگاهی سودمندی را به انسانهای خسته از جنگ در کشور دردمند و ویرانهء ما بدهد)

## جنگ و ویرانی های چنگیز (مغول)

۶۲۴ - ۶۱۴ ق / ۱۲۲۷ - ۱۲۱۷ م



در برخی از این روایات، حکایت کرده‌اند که

چنگیز به هنگام ولادت لخته خونی در دست داشت .

شاید پرداختن چنین قصه‌ای برای این منظور بوده است که بعدها خونخواری و جنگجویی او را توجیه کرده باشند و نشان دهند که وی از آغاز برای تنبیه و مجازات گنهکاران عالم، نوعی رسالت داشته است . بر طبق همین روایات، پدرش تسوکای بهادر، سر کرده قبیله کوچک مغول بود که او نیز به دلاوری و جنگجویی شهرت داشت. تموچین پسر بهادر که ظاهراً نام او را پدر از پسر یکی از امیران تاتار برای



فرزندش برگزیده بود به معنای آهنگر بود. بعدها در افسانه‌ها گفته شد که سلطنت فرمانروای مغول از کناره کوره آهنگری آغاز شد به طوری که حتی به نام چنگیز - تموچین - هم جنبه جادویی دادند. تموچین به قبیله قیات منسوب بود، که به جنگجویی شهرت داشت و به جهت کثرت عدد و سرعت حرکت، آن را به سیل قوی تشبیه می‌کردند، قیات هم در زبان قوم به همین معنی بود .

وقتی تسوکای به دست دشمنان هلاک شد، تموچین نه ساله بود و بر طبق آیین قوم، در بین قبیله مادرش بزرگ می‌شد.

تموچین در ایام جوانی به دست دشمنان اسیر شد تا این که با محنت و سختی بسیار از دست ایشان رهایی یافت .

همسر تموچین به نام برتد، از قبیله تنقرات بود و جهیزیه‌اش تنها یک پوست سمور سیاه بود که چنگیز با اهداء آن به طغرل فرمانروای قبیله گرانیت حمایت و محبت او را به خود جلب کرد .

در همان ایام، عده‌ای جنگجو از قبیله مرگیت که از طوایف وحشی جنگلهای اطراف بایکال بودند به اراضی و خیمه‌های خاندان تموچین شبیخون زدند که ضمن به دست آوردن غنایم، نو عروس وی را نیز به همراه بردند .

چنگیز که در این ایام جوانی دلاور، سخت کوش و جنگجو بود به کمک دوست خود جاموکا که سرکرده یک دسته از جنگجویان طوایف بود و با پشتیبانی طغرل، که با پدرش تسوکای نیز دوستی داشت، مرگیتها را مغلوب کرد و همسر خود را از اسارت نجات داد. هر چند دوستی با او با جاموکا دیری نپایید. به زودی تموچین از سوی اکثر طوایف اطراف به عنوان فرمانروا برگزیده شد و چنگیز خان - خان اعظم یا خان محیط - خوانده شد .

جاموکا هم که در رأس تعداد دیگری از جنگجویان طوایف بود به معارضه برخاست و خود را گورخان - فرمانروای جهان - نامید. بدین گونه دوستی دیرینه و برادرانه این دو به دشمنی و کینه تیزی سخت انجامید و به آسانی به شیوه معمول در زندگی صحرا نشینان، دوستان سابق به دشمنان خونی یکدیگر تبدیل شدند .

اما دوستی با طغرل تا مدتها بعد دوام داشت. تموچین و طغرل در نبردی بر ضد تاتار با چین متحد شدند و بعد از پیروزی، چینیه طغرل را شاهزاده یا اُونک خان - خواندند. دوستی بین چنگیز و اونک خان رئیس قبیله ی گرانیت که هم پیمان چنگیز خان بود، نیز به دشمنی مبدل شد و اونک خان در صدد توقیف



و اعدام چنگیز خان برآمد، اما در جنگ با چنگیز ناباورانه شکست خورد و سپاهیانش منهزم شدند.  
«597 ق / 1200 م .»

با پیروزی بر اونک خان، قبایل اویرات و قنقرات با او از در اطاعت درآمدند و بدین گونه خان اعظم، تمامی قبایل نواحی شرقی مغولستان را متحد و تحت فرمان خود درآورد. چنگیز خان در طی چندین نبرد، قبیله نایمان را مغلوب و جاموکا را به قتل رساند، سرزمین ختای را تسخیر و التون خان پادشاه آن جا را کشت .

در چین شمالی به تاخت و تاز پرداخت و پکن را متصرف شد و طوایف اویغور را وادار به فرمانبرداری نمود و بدین ترتیب

آغاز برخوردهای چنگیز خان با خوارزمشاهیان

خان مغول در آغاز خواهان روابط تجارتي با دولت خوارزمشاهی بود که این رابطه را لازمه دوستی و برقراری مناسبات مودت آمیز می‌دانست. در جریان همین تحولات، تعدادی از بازرگانان مسلمان، از قلمرو سلطان تعدادی اجناس از قماش و البسه به ولایت خان مغول بردند. چنگیز در آغاز ورود این هیئت بازرگانی از ایران، با خشونت و تندی رفتار کرد، اما سرانجام از آنان دلجویی نمود و آنها را با خشنودی به وطن بازگرداند. در بازگشت این هیئت، تعدادی بازرگان مغول که حدود چهار صد و پنجاه تن بودند و ظاهراً اکثرشان مسلمان بودند (؟)، با مقداری اجناس و مال التجاره به همراه هیئت به قلمرو سلطان خوارزمشاه فرستاده و نامه‌ای مبنی بر تمایل به برقراری و توسعه روابط بین دو دولت تقدیم کرد. اما غایر خان، حاکم اترار، این بازرگانان را که از سر حد آن ناحیه وارد قلمرو سلطان شده بودند، به اتهام جاسوسی در همان جا توقیف کرد، و با اجازه سلطان که در آن هنگام در ولایت عراق بود و گزارش غایر خان را نشانه سوء نظر چنگیز خان تلقی می‌کرد، آنها را به قتل رساند.

حمله ی چنگیز خان به قلمرو خوارزمشاهیان

چنگیز سفیری ویژه به دربار سلطان خوارزمشاه فرستاد و درباره این پیشامد توضیح خواست، اما سفیر نیز به دستور سلطان به قتل رسید. چنگیز خان برای تلافی این اهانت، هجوم به قلمرو سلطان را اجتناب ناپذیر یافت 614 ق / 1217 م .

جنگ به فرار سلطان خوارزمشاهی انجامید و در اندک مدت

ماوراء النهر، خراسان و عراق عرصه کشتار و ویرانی مغول شد. مقاومت جلال الدین منکبرنی هم مانع از ادامه هجوم چنگیز نشد. در این تهاجم گسترده که پسران چنگیز جوجی، توشی و تولی هم با او همراه



بودند، دنیای اسلام را فاجعه‌ای مواجه ساخت که حاصل آن قتل عام، ویرانی و پریشانی بی سابقه ای بود . چنگیز خان پس از ده سال به مغولستان بازگشت تا این که در بستر جان سپرد 624 ق / 1227 م . اما فرمانروایی مغولان در خراسان، چهل سال بعد از شکست و فرار سلطان محمد خوارزمشاه از مقابل لشکر مغولان، بنیاد نهاده شد و سلسله فرمانروایی ایلخانان نام گرفت . سلطان محمد خوارزمشاه، با وجود لشکری عظیم که در اختیار داشت، نه تنها با آن همه دعوی شجاعت یک لحظه هم در برابر سپاه مغول ایستادگی نکرد، بلکه از پیش خصم گریخت و در هیچ مکانی برای مقابله با او توقف نکرد .

پشت سر سلطان، سمرقند ویران و بخارا عرصه کشتار جمعی قرار گرفت. اهالی بلخ و بامیان قتل عام شدند، نیشابور به کلی ویران شد و این «اسکندر ثانی» ترسان و لرزان بود که همه جا از سایه مغول رَم می‌کرد و با فرار مفتضحانه خود، همه جا در میان رعیت تخم وحشت و هراس پراکنده می‌کرد و روحیه مقاومت را در مردم از بین می‌برد .

گفته می‌شود که وحشت سلطان از مغولان مربوط به سالهای تاخت و تاز سلطان در بلاد قراختا می‌شود که همچون خاطره‌ای در یاد سلطان باقی ماند. در آن ایام یک دسته از سپاه سلطان با یک دسته از لشکر جوجی « توشی» پسر چنگیز که در آن نواحی برای تنبیه بعضی سرکشان قوم خویش آمده بود، برخورد کرد که مشاهده جنگ آوری مغولان به شدت او را دچار خوف و نگرانی نمود. ظاهراً از همان ایام بود که سلطان در صدد دوستی با مغولان برآمد و حتی با خان مغول - چنگیز خان - عهد کرد که تجار طرفین در هر دو کشور به آزادی تجارت نمایند.

از این رو اقدام به قتل تجار مغول، که به هر حال آز و طمع حاکم اترار در آن بی تأثیر نبود، نزد مغول نقض عهد تلقی می‌شد که البته مستوجب مجازات نیز بود. به همین دلیل وجود یأس و ترسی که سلطان از مغولان و مقابله با آنان داشت، هجوم سپاه چنگیز را به قلمروش آسان کرد. در آن روزها که برای او جنگ با خلیفه به شدت وجودش را آکنده از نفرت کرده بود، قتل شیخ مجدالدین بغدادی از مشایخ بزرگ صوفیه نیز که این نفرت را در بین طبقات عامه مردم سرایت داده بود، گرفتن مالیاتهای سنگین و همچنین جنگها و ویرانیهای زیانبارش، همه جا، مردم را نسبت به سلطنتش ناخرسند کرده بود. در چنان اوضاع و احوالی که او حتی به وفاداری رعایای خود اعتماد نداشت و از طرفی ترکان سپاهش هم آماده ترک کردن او بودند، چگونه می‌توانست در برابر دشمنی که آوازه هجومش، او را دچار وحشت بیمار گونه‌ای کرده بود، مقاومت کند. به هر حال وقتی که سپاه مغول، اترار، سمرقند و بخارا را یکی پس از



دیگری عرصه ویرانی و نابودی ساخت، در خوارزم، عده‌ای از سران سپاه خوارزمشاه که غالباً از ترکان خسته بودند، در صدد برآمدند که برای تقرب به چنگیز خان، سلطان را فرو گیرند و به دست دشمن بسپارند .

سلطان نیز، با آن زمینه روحی که داشت، با شنیدن این خبر پا به فرار گذاشت. به این ترتیب از خوارزم راه خراسان را پیش گرفت ولی چون سپاهیان چنگیز در تعقیب او بودند، از نیشابور به مازندران فرار کرد .

در بین راه ترس و تزلزل او مزید بر وحشت و ضعف روحیه امیرانش شد به طوری که آن‌ها نیز تک تک از دور و بر سلطان متفرق شدند. سرانجام سلطان در مازندران خود را به دریا رساند. و آن جا در آبسکون «= خزر» به جزیره‌ای پناه برد. در آن جزیره دور افتاده، در حالی که از وحشت و هراس، عقل خود را از دست داده بود، به سختی بیمار شد تا این که عاقبت در 617 ق / 1220 م درگذشت. از طرفی عده‌ای از سپاهیان مغول که در تعقیب او بودند، چون در حدود مازندران ردش را گم کردند، در تعقیب او به ولایت جبال کشیده شدند، به طوری که در جستجوی اسکندر ثانی، همه جا را به ویرانی کشیدند.

در طی همان ایام که محمد خوارزمشاه قدرت خود را در نواحی شرقی مرزهای ماوراءالنهر گسترش می‌داد و خلیفه بغداد - الناصر الدین الله - برای مقابله با توسعه قدرت او در جبال و عراق بر ضد محمد خوارزمشاه توطئه می‌کرد «حدود 613 ق / 1216 م»، در آن سوی مرزهای شرقی قلمرو خوارزمشاه، قدرت نو خاسته‌ای در حال شکل‌گیری بود که به تدریج به داخل مرزهای اسلامی می‌خزید و خود را برای تهدید و تسخیر دنیای اسلام آماده می‌کرد .

با این حال، خلیفه و سلطان، که آماج نهایی هجوم قریب الوقوع این نیروی تازه به پا خاسته بودند، در کشمکشها و مناقشات سیاسی خویش، آن را در نظر نگرفتند و یا آن قدر در محیط بسته افکار سیاسی و حشمت قدرتشان غرق شده بودند، که حضور این نیروی ویرانگر را اصلاً نمی‌دیدند و یا به عبارتی دیگر در مجموعه مناسبات سیاسی عصر، آن را وزنه‌ای به حساب نمی‌آوردند. اما این نبردی عظیم و ویرانگر که از نواحی صحرای گوبی و جبال تیانشان به سوی ماوراءالنهر می‌خزید و از همان ایام فاجعه‌ای عظیم را برای دنیای اسلام تدارک می‌دید، مغولان نوخاسته‌ای بودند که ظرف چند سال، هم به دولت پر آوازه خوارزم خاتمه دادند، و هم به خلافت چندین ساله‌ی عباسیان در بغداد .

قدرت‌گیری مغولان به سرکردگی چنگیز



وقتی تموچین، سرکرده یک تیره از این طوایف با پیروزی بر اقوام مجاور، اندک اندک تمامی اقوام مغول را تحت فرمان درآورد، از جانب سرکردگان قبایل قوم، خان بزرگ خوانده شد. از طرفی چنگیز خان، که در مدت زمانی کوتاه هیبت و خشونتش مایه وحشت تمامی نواحی مجاور شد، به عنوان خان محیط یا خان اعظم، فرمانروای همه این طوایف شد.

به طوری که چندی بعد نیز قبایل اویرات و قنقرات را به اطاعت درآورد و بدین گونه خان اعظم سایر قبایل اطراف را به جنگ یا به صلح زیر فرمان خویش گرفت و با برقرار ساختن قانون عدالت - یاسای چنگیزی - اتحاد مستحکمی را بین آنها برقرار ساخت. از آن پس، چنگیز خان فرمانروای بلا منازع تمام سرزمینهای مشرق مغولستان بود که البته او کسی نبود که به این میزان بسنده کند و پیش از الزام اطاعت مغولهای غربی، دست از جنگجویی با سرکردگان طوایف بردارد. به زودی تموچین خان بزرگ، سرزمین ختای را تسخیر کرد و التون خان پادشاه آنجا را کشت؛ در چین شمالی به تاخت و تاز پرداخت و پکن را تسخیر کرد؛ طوایف اویغور را به اظهار اطاعت وا داشت؛ مغولان به هر دیار که وارد می شدند به کشتار نفوس، غارت اموال و ویرانی کامل شهر و آبادیها می پرداختند.

به نحوی که در اندک مدتی کوتاه ماوراءالنهر، خراسان و عراق عرصه کشتار و ویرانی مغولان شد و مقاومت جلال الدین منکبرنی نیز نتوانست از ادامه هجوم چنگیز خان جلوگیری کند. ده سال حضور مغولان، بخشهای وسیعی از جهان اسلام را به ویرانی و تباهی کشاند. تا این که عاقبت چنگیز در بازگشت به مغولستان در 624 ق / 1227 م، درگذشت. هلاکو خان، نسل جدیدی از مهاجمان مغول چهل سال پس از این ماجرا، نوادگان مغول در موکب سپاه هلاکو خان دوباره به خراسان آمدند. اما اینان با اعقاب خویش چنگیز خان، که به قصد تاخت و تاز آمده بودند، تفاوت بسیاری داشتند. این نسل تازه از مغولان در این مدت با جهان اسلام خیلی بیشتر آشنایی پیدا کرده و از غارتگری عهد چنگیز، به مراتب معتدلتر و مجربتر به نظر می رسیدند. لشکرکشی هلاکو بر خلاف چنگیز، با طرح و نقشه‌ای پیش پرداخته همراه بود. منازل بین راه از پیش تعیین و راه عبور لشکر آماده و حتی پلها و گذرگاه مرمت شده بود.

این بار تجربه به فرمانروایی مغول نشان داده بود که برای ایجاد یک قدرت پایدار در خراسان، برچیدن بساط خلافت و اسماعیلیه ضرورت دارد و آنها می‌بایست به جای کشتار و تخریب بیهوده و بی نقشه، این دو قطب متضاد دنیای اسلام را که به خاطر جنبه های مذهبی‌شان با اهمیت بودند، از بین بردارد.

سقوط قلعه الموت و برچیده شدن خلافت عباسی



برچیدن قدرت اسماعیلیه در ایران با مشکل و مقاومتی جدی رو به رو نشد و با سقوط قلعه الموت در 654 ق، دوره ی خداوندان الموت به پایان راه رسید. از سوی دیگر خلیفه عباسی، علی رغم کوششهایی که در ترساندن مغولان از عواقب شوم در افتادن با خاندان عباسیان انجام داد، نتوانست از حرکت هلاکو به بغداد جلوگیری کند .

تختگاه عباسیان به زودی محاصره شد. به همین دلیل مستعصم خلیفه ناچار به اردوگاه هلاکو آمد، این امر نیز مانع غارت و کشتار بغداد نشد. خلیفه و اولادش نیز با عده کثیری از رجال دولت به قتل رسیدند . بدین گونه خلافت عباسیان نیز فرو پاشید، هر چند سپردن امارت بغداد و عراق به عطا ملک جوینی، که از والیان مسلمان بود، تا حدی در کاهش اثرات فروپاشی خلافت عباسی و کشتار بغداد موثر واقع شد . ایلخانان و پیش از آنان نایب السلطنه های خان بزرگ، بیش از صد سال در آسیای غربی فروانرویایی کردند .

تجربه حکومت ایلخانان یک تحول جالب اجتماعی را در تاریخ به نمایش گذاشت. این که در فاصله دو نسل، ایلخانان اسلام آوردند، تجربه انحلال قوم فاتح را در فرهنگ قوم مغلوب یک بار دیگر در تاریخ به صورت یک واقعیت تسلی بخش و قابل اعتماد به منصفه ظهور رساند. این قوم مهاجم طی دو نسل، چنان مدافع قلمرو اسلام شدند که از آن در برابر تهاجمات دیگران و هجوم بیگانگان دفاع می کردند. گروهی از مورخان همچون بویل معتقدند که اگر دودمان هلاکو یک یا دو دهه ی دیگر قدرت کامل خویش را حفظ می کرد، امروز، خاورمیانه سیمایی در کل متفاوت داشت .

چرا که ظهور دو امپراطوری مینگ و عثمانی در مشرق و مغرب آسیا در پی فروپاشی دولت ایلخانی به مراودات شرق و اروپا خاتمه داد. شاید اگر غازان بیشتر عمر می کرد و یا در آغاز پادشاهی کمتر ختون شاهزادگان را می ریخت، چه بسا مناسبات با اروپا ادامه می یافت و نتایج بی شماری برای آینده به بار می آورد .

حکمرانان و فرمانروایان مغول:

چنگیز خان.

جانشینان چنگیز و نمایندگان خان بزرگ در غرب.

ایلخانان مغول.



مغول که در آن ایام عنوان اتحادیه طوایف تاتار، قیات، نایمان، کرائیت و تعداد دیگری از طوایف بدوی نواحی بین ترکستان، چین، و سیبری محسوب می‌شد، پیشروی خود را از جانب مرزهای ماوراءالنهر آغاز کرده بود .

این طوایف که به قول برخی مورخان، «هونهای جدید» محسوب می‌شدند، اگر هم در واقع اخلاف هونهای قدیم نبوده باشند، اما وارث مهارت آنها، در جنگجویی، تیر اندازی، و سلحشوری به شمار می‌آمدند. با وجودی که هونهای جدید هشتصد سال پس از هونهای قدیم پا به عرصه تاریخ گذاشتند، با این وصف خاطره فجایع آنها را در تاریخ زنده کردند .

به طوری که اینها نیز مانند همان مهاجمان باستانی، از اعماق بیابانهای گوبی و سرزمینهای اطراف چین و سیبری برخاستند، و با حرص و ولع بی سابقه ای، مدت زمانی کوتاه، بخش عمده‌ای از دنیای متمدن در قلمرو اسلام را، به ویرانی و نابودی کشیدند. به طوری که با گذشت هشت سده، هیچ گونه تغییری در خُلق و خوی و رفتار معیشتی و اجتماعی آنها پدید نیامورد، چنان که همچون هونهای قدیم، در زیر چادرهای نم‌د یا در هوای آزاد بیابانها سر می‌کردند و در کنار شتران، گوسفندان، و اسبان خویش عمر را سپری می‌کردند.



## تیمور گورکان: ۸۰۷ - ۷۷۱ ق / ۱۴۰۵ - ۱۳۶۹ م



تیمور در خانواده‌ای از قبایل ترک ماوراءالنهر و در شهر " کش - " از توابع سمرقند در ترکستان (آسیای مرکزی فعلی)- در 736 ق / 1335 م دیده به جهان گشود و خیلی زود در سوارکاری و تیر اندازی مهارت یافت.. پدرش تراغای، از جنگجویان ایل برلاس بود که طایفه‌اش در این نواحی از قدرت و نفوذ محلی برخوردار بودند. در 761 ق / 1360 م، فردی به نام تغلق تیمور، از نوادگان جغتای، از ترکستان به ماوراءالنهر لشکر کشید.

حاجی برلاس که دفاع از شهر کش - بعدها شهر سبز خوانده شد - را در مقابل این مهاجم دشوار یافت، دفاع از ولایت را به پسر تراغای - تیمور گورکان - سپرد. تیمور که در چنین آشوبی قدم به صحنه حوادث گذاشت در آن هنگام 25 سال داشت. تیمور توانست با زیرکی و سیاست، از همان آغاز کار، و با اظهار طاعت نسبت به مهاجمان، شهر کش را از قتل و غارت نجات دهد. سپس با امیر حسین - نواده قزغن در کابل - بنای دوستی گذاشت و بالاخره خواهر او - اولجای ترکان - را به عقد ازدواج خود درآورد.

تیمور به سبب همین خویشاوندی، در خانواده امیر حسین به گورکان - داماد - مشهور شد. مع هذا، دوستی تیمور با امیر حسین دیری نپایید و با مرگ اولجای ترکان، جنگ بین این دو امیر اجتناب ناپذیر شد. در آخرین نبرد، قلعه هندوان نزدیک بلخ، به محاصره سپاه تیمور درآمد و امیر حسین مغلوب و مقتول شد. با این پیروزی تیمور در بلخ به فرمانروایی مستقل رسید (رمضان 771 ق / آوریل 1370 م) و خود را صاحبقران خواند. چهار تن از زنان امیر حسین را نیز به ازدواج خود درآورد و باقی را به سرداران بخشید. پس از آن به ماوراءالنهر رفت و سمرقند را پایتخت خویش ساخت. در جنگ با والی



سیستان نیز چند زخم برداشت، دو انگشت دست راستش قطع شد و پای راستش چنان صدمه دید که تا پایان عمر می‌لنگید و به این دلیل به «تیمور لنگ» شهرت یافت .

بعد از قدرت یافتنش و یا شاید در زمان جانشینانش، نسب او را به سردار و خویشاوند نزدیک- و شاید افسانه ای -چنگیز خان مغول می‌رساندند. این بدان جهت بود که می‌خواستند خود را جانشینان چنگیز قلمداد کنند.

لشکر کشی های تیمور:: تیمور که در عین سلحشوری و بی باکی، فردی هوشیار و فرصت طلب بود، توانست به زودی با شکست امیر حسین از نوادگان قزغن در کابل که مدعی منصب اجدادی خود بود ، بلخ را تسخیر به این ترتیب و حکومت مستقلی را تشکیل دهد «رمضان 771 ق/ آوریل 1370 م» او سپس خود را صاحبقران خواند. پس از آن تیمور طی پنج سال از 772 تا 777 ق/ 1370 تا 1375 م، سه بار به خوارزم پنج بار به قلمرو خانان جتّه در آن سوی سیحون لشکر کشید. با این وجود فتح خوارزم ده سال پس از آغاز سلطنتش ممکن شد و عاقبت آنجا را ویران کرد. تیمور دشت قفچاق و مغولستان را فتح نمود و در سال 783 هجری فرزند ده ساله خود، میرانشاه، را با سپاهی، مامور تسخیر خراسان کرد و خود نیز به آنها پیوست. تیمور نیشابور و هرات را تصرف کرد و در هرات از سرهای مردم مناره ها ساخت. سپس مازندران را که تا سال 750 هجری در تصرف ملوک باوند بود، تسخیر کرد .

حمله سه ساله: در یورش سه ساله که از 788 تا 790 طول کشید آذربایجان، لرستان، ارمنستان، گرجستان و شروان را نیز تصرف کرد و در سال 793 مردم خوارزم را قتل عام کرد .  
حمله پنج ساله: حمله پنج ساله وی بین سالهای 794 تا 798 صورت گرفت و پس از آن حکومت هر شهر را به یکی از فرزندان یا خویشاوندان خود سپرد. سپس مسکو را فتح کرد و عازم هندوستان شد. در سال 801 آنجا را تصرف کرد و صد هزار نفر را به قتل رساند. پس از تقسیم شهرها و نواحی تصرف شده، به سمرقند بازگشت .

حمله هفت ساله: لشکرکشی وی به ایروان از سال 802 تا 807 هجری طول کشید که آن را یورش هفت ساله می‌نامند. در سال 803 با عثمانیان جنگید و چندین شهر را گرفت. در همین هنگام سفیرهایی به مصر فرستاد، ولی چون نتیجه نگرفت، مصمم شد به مصر حمله کند، و در طول این لشکرکشی، حلب، دمشق و بغداد را نیز تصرف نمود .



در سال 804 با یزید سلطان عثمانی را مغلوب و اسیر کرد. بعد از آن قصد فتح چین کرد و عازم آنجا شد. او با سپاهیانش تا کنار رود سیحون نیز رفت ولی در اترا بیمار شد و در رمضان سال 807 / فوریه 1405 میلادی، در 71 سالگی درگذشت.

تیمور از 778 ق / 1377 م تا هنگام مرگش در 807 ق / 1405 م، به مدت 29 سال، جهانی را با تهاجمات و یورشهای مکرر خود و با خشونت و صفا ناپذیر، در هم کوبید و بنیان امپراتوری را گذاشت که بلافاصله پس از مرگش، انحطاط و زوال و تجزیه آن آغاز شد. بدین ترتیب فتوحات تیمور که به قیمت خونریزیهای دهشتبار و ویرانیهای بسیار به دست آمد، دیری نپایید. قلمرو تیمور با ظهور دو طایفه ترکمان - قرا قویونلو و آق قویونلو - تجزیه و بعدها توسط دولت صفوی یکپارچه و متمرکز شد.

یکی از شگفت انگیز ترین ویژگی های تیمور، فتوحات او در سنین بالای اوست. تیمور از ابتدای جوانی، هیچ نقش جدی و مهمی در تاریخ تحولات منطقه خودش ندارد. گویی تنها نظاره گر حوادث است و منتظر. بسیاری رخدادها در منطقه او بوجود آمد اما او هیچ واکنشی نشان نداد. خصوصا شواهد بسیار فراوانی وجود دارد که به دقت به تحولات داخلی ایران می نگریست و مواظب اختلافات موجود میان شاهان و سردستانان مغول بود. او منتظر فرصت مناسب بود و به دقت برنامه هایش را تنظیم نموده بود. تنها در سنین حدود پنجاه سالگی است که ناگاه این چشمه خروشان به جوشش در می آید و بخش بزرگی از دنیای آن زمان را فتح می کند و به خاک و خون می کشد.

تیمور فاتح خیلی خوبی است. یعنی تقریبا هیچ گاه در دوره فتوحاتش شکست نمی خورد. همه جهان پیرامونش را فتح می کند. چنانچه شهر مسکو، با وجود فاصله بسیار طولانی ای که با ماوراء النهر دارد، باز هم از هجوم به آنجا باز نمی ماند. هند و بخش هایی از سوریه و مناطق شرقی ترکیه فعلی، فاصله هایی بسیار طولانی هستند و همه می دانیم که تدارکات برای یک لشگر کشتی اهمیت بسیار زیاد دارد و حتی چنانچه بدرستی برنامه ریزی نشود، بعد از هجوم اولیه، در اثر محاصره شدن، لشگر حمله کننده نابود خواهد شد. اما هیچ یک از این موارد از حمله ها و تصرفات تیمور گزارش نشده است و این قدرت برنامه ریزی نظامی بسیار زیاد و درخشانی را می طلبد.

اما تقریبا هیچ یک از مناطق فتح شده، در اختیار و تصرف جانشینانش باقی نمی ماند. امپراطوری او، به سرعت و پس از مرگ او فرو می پاشد و تنها به منطقه خراسان محدود می گردد. البته خراسان بزرگ یعنی تمامی ماوراء النهر و حتی بخش بزرگی از افغانستان فعلی و تمامی خراسان امروزی و بخشی از سیستان.



این جهان گیری و نه جهان داری، بسیار ما را به تأمل فرا می خواند که چه عواملی سبب می شود تا یک سلسله برآستی شکل بگیرد و باقی بماند و کدامین عوامل در عملکرد تیمور نبوده است و چنین شده است. توانایی بسیار در فتح کردن و عدم توانایی بازماندگان در ادامه آن، به همین شکل در نادرشاه نیز مشاهده می شود و جای بررسی بیشتر و کاملتر دارد.

رفتار تیمور با شکست خوردگان: تیمور بسیار خشن بود و موارد بسیار زیادی از قتل عام و خشونت هایش آورده شده است. اما تیمور علاوه بر آن، بسیاری از هنرمندان و دانشمندان شهرهای فتح شده را به پایتخت خود یعنی سمرقند می آورد. مواردی زیادی از نقاشان برجسته و استادان معماری، فقها و نظائر آن وجود داشته است که توسط تیمور به سمرقند آورده شده است. این موارد نقش فراوانی در تحولات بزرگ هنری و فرهنگی در عصر پس از تیمور داشته است.

جانشینان تیمور: شاهرخ میرزا فرزند تیمور که پس از او به حکومت رسید، درست نقطه مقابل پدرش بود. فردی فرهنگ دوست، با رفتاری غیر نظامی و به شدت ترویج کننده هنر و معماری و فرهنگ. همین ویژگی ها در پاره ای از جانشینان شاهرخ نیز، ادامه یافت و حتی کسانی همچون الغ بیک خود از هنرمندان و دانشمندان عصر خود محسوب می شدند.

عصر پس از تیمور: همه این عوامل و خصوصاً تجمع ثروتی که تیمور فراهم آورده بود و میزان بالایی از هنرمندان که در مناطقی نظیر سمرقند گرد آمده بودند، سبب شد تا با حمایت کسانی همچون شاهرخ تیموری و همسرش گوهرشاد آثار درخشانی از هنر و معماری و نقاشی و خطاطی پدید بیاید. گویی بازی روزگار کار را با تیمور و فرزندان و جانشینانش به آخر برده است که از پدری تا آن درجه خونخوار و زورگو، فرزندان چنین هنرپرور و فرهنگ دوست به وجود بیاید. چنانچه حتی علم و دانش نیز در این دوره درخششی کوتاه مدت داشته است و رصدخانه الغ بیگی که با حمایت الغ بیک تیموری و با نظارت دانشمند بزرگ عصر یعنی غیاث الدین جمشید کاشانی بنا شد، نمونه ای از این موارد است.

عصر درخشان هنرها: پاره ای از زیباترین نقاشی ها، ریشه در مکتب هرات دارند که بطور کامل با حمایت شاهزاده های تیموری در شهر هرات شکل گرفت و استاد بزرگ نقاشی یعنی کمال الدین بهزاد برخاسته از چنین مکتبی است.

خطوط زیبای فارسی نظیر خط نستعلیق در دوره جانشینان تیمور شکل گرفت و آخرین مراحل تکاملی اش را در این دوره طی نمود. پاره ای از زیباترین آثار معماری ایرانی در این دوره به وجود آمد که از آن جمله می توان به مسجد گوهرشاد در شهر مشهد و در کنار بارگاه امام رضا علیه السلام اشاره نمود.



این مسجد که با حمایت گوهرشاد همسر شاهرخ تیموری ساخته شده است، یکی از درخشان ترین آثار معماری ایرانی است. در گوشه ای کتیبه های این مسجد و در سمت ایوان مقصوره آن، کتیبه ای از بایسنقر میرزا از شاهزادگان تیموری وجود دارد که خود از خطاطان بزرگ عصر خویش بود. معماری صفوی و یا نقاشی و خطاطی آنها، کاملاً ادامه میراثی است که از تیموریان برجای ماند. خصوصاً که صفویه با حمایت گسترده خویش، این میراث را درخشان تر نموده، باعث رشد و گسترش آن گشتند.

گورکانیان هند: بعدها و مقارن زمان برخاستن صفویه یکی از نوادگان تیمور که در منطقه ماوراءالنهر حکومت می کرد یعنی بابر، با لشگری به هند حمله کرد و آنجا را فتح کرد و بر خلاف جدش، در همانجا ساکن شد و سلسله درخشان مغولان کبیر هند یا گورکانیان هند را بنیان نهاد. سلسله ای که برخی از درخشان ترین آثار هنری و معماری نظیر بنای تاج محل در دوره ایشان بنا شده است. لشگرکشی تیمور: مقارن انحطاط و اضمحلال ایلخانان و حکومت های محلی بازمانده از آن دوران، امواج یک سلسله مهاجمات تازه ای، از ماوراءالنهر با لشگر خونریز تیمور به سوی ایران به حرکت درآمد که تمام خراسان، جبال یا همان منطقه غرب ایران و فارس و قسمتی از نواحی مجاور را در سیل خون انداخت. ۱

این لشگرکشی ها تنها به خراسان (افغانستان کنونی) محدود نماندند بلکه حتی تا شهر مسکو و از سویی دیگر تا دمشق در سوریه فعلی و تا کشور هند و از سویی دیگر تا غرب امپراطوری عثمانی ادامه یافت و همه جا با پیروزی همراه شد.

جانشینان تیمور: شاهرخ میرزا فرزند تیمور که پس از او به حکومت رسید، درست نقطه مقابل پدرش بود. فردی فرهنگ دوست، با رفتاری غیر نظامی و به شدت ترویج کننده هنر و معماری و فرهنگ. همین ویژگی ها در پاره ای از جانشینان شاهرخ نیز، ادامه یافت و حتی کسانی همچون الغ بیگ خود از هنرمندان و دانشمندان عصر خود محسوب می شدند.

عصر پس از تیمور: همه این عوامل و خصوصاً تجمع ثروتی که تیمور فراهم آورده بود و میزان بالایی از هنرمندان که در مناطقی نظیر سمرقند گرد آمده بودند، سبب شد تا با حمایت کسانی همچون شاهرخ تیموری و همسرش گوهرشاد آثار درخشانی از هنر و معماری و نقاشی و خطاطی پدید بیاید. گویی بازی روزگار کار را با تیمور و فرزندان و جانشینانش به آخر برده است که از پدیری تا آن درجه خونخوار و زورگو، فرزندان چنین هنرپرور و فرهنگ دوست به وجود بیاید. چنانچه حتی علم و دانش نیز در این



دوره درخششی کوتاه مدت داشته است و رصدخانه الغ بیگی که با حمایت الغ تیموری و با نظارت دانشمند بزرگ عصر یعنی غیاث الدین جمشید کاشانی بنا شد، نمونه ای از این موارد است.

عصر درخشان هنرها: پاره ای از زیباترین نقاشی ها، ریشه در مکتب هرات دارند که بطور کامل با حمایت شاهزاده های تیموری در شهر هرات شکل گرفت و استاد بزرگ نقاشی یعنی کمال الدین بهزاد برخاسته از چنین مکتبی است. خطوط زیبای فارسی نظیر خط نستعلیق در دوره جانشینان تیمور شکل گرفت و آخرین مراحل تکاملی اش را در این دوره طی نمود. پاره ای از زیباترین آثار معماری ایرانی در این دوره به وجود آمد که از آن جمله می توان به مسجد گوهرشاد در شهر مشهد و در کنار بارگاه امام رضا علیه السلام اشاره نمود. این مسجد که با حمایت گوهرشاد همسر شاهرخ تیموری ساخته شده است، یکی از درخشان ترین آثار معماری ایرانی است. در گوشه ای کتیبه های این مسجد و در سمت ایوان مقصوره آن، کتیبه ای از بایسنقر میرزا از شاهزادگان تیموری وجود دارد که خود از خطاطان بزرگ عصر خویش بود.

میراث تیموریان در اختیار صفویه: معماری صفوی و یا نقاشی و خطاطی آنها، کاملاً ادامه میراثی است که از تیموریان برجای ماند. خصوصاً که صفویه با حمایت گسترده خویش، این میراث را درخشان تر نموده، باعث رشد و گسترش آن گشتند.

یکصد و پنجاه سال تهاجم: این مدت از فاجعه تهاجم چنگیز تا یورشهای مصیبت بار تیمور، تقریباً یکصد و پنجاه سال به طول انجامید. سپس در پایان یک سده دیگر که از پایان حیات تیمور می گذشت، ایران واپسین دوران ملوک الطوائفی (یا حکومت های کوچک محلی) خود را پشت سر گذاشت و وارد دوره صفوی شد که مورخان جدید، غالباً آن را اعتلای ایران به مرحله دولت ملی خوانده اند. فاجعه چنگیز در قلمرو پارسی زبانان، عاقبت به ماوراءالنهر محدود شده اما شگفت آنکه، فاجعه غمبار تیمور از همان ماوراءالنهر آغاز شد. چرا که دولت خونین تیمور، از میان ویرانه های دولت های بجای مانده از حمله چنگیز شکل گرفت. مضاف بر اینکه در مدت فرمانروایی تیمور و سپس در دوران بعد از او خراسان تا مازنداران و فارس و آذربایجان عرضه تاخت و تاز ترکمانان آسیای صغیر و ترکان آسیای میانه شد. آذربایجان در آن زمان شامل آذربایجان و جمهوری ارمنستان و بخش هایی از ترکیه فعلی نیز بود.



## مستندات تاریخی



بنیانگذار سلسله عثمانیان، سرکرده یکی از امیرنشین های کوچک آسیای صغیر (بخش آسیای ترکیه امروزی) بود به نام عثمان، و به همین دلیل خاندان او را «آل عثمان» می خوانند. نیای خاندان آل عثمان یکی از سرکردگان ترکمن بوده است به نام «ارطغرل» که به قول مورخان ترک با ۴۰۰ خاندان ترکمن به آسیای صغیر مهاجرت کرد. او در سال ۷۲۷ هـ. ق وفات یافت و پسر ارشدش به نام «اورخان» جانشین پدر شد و کمی پیش از مرگ او شهر «بورسه»، نزدیک دریای مرمره، را گرفت و این شهر نخستین پایتخت عثمانی ها گردید. ابتدای سلطنت عثمان اول، نخستین فرمانروای عثمانی، را معمولاً سال ۶۹۹ هـ. ق (۱۲۹۹ میلادی) محسوب می دارند. از این خاندان، با خود عثمان اول، ۳۷ تن بر مملکت عثمانی فرمانروایی کردند. «کارل بروکلمان» در کتاب «تاریخ ملل و دول اسلامی» می نویسد: «اورخان در سال ۱۳۲۶ میلادی، هنگامی که پدرش در بستر مرگ بود، با تصرف «بورسه» (یا پروسه) کارهای پدرش را تکمیل کرد و جسد پدر را در کلیسای قیصر - که بعدها به مسجد تبدیل شد - به خاک سپرد و بدین ترتیب بورسه شهر مقدس عثمانی ها شد. در پایتخت جدید امپراتوری بزودی ساختمان های زیبا و مجالی بنا شد که از جمله آنها «اولوجامع» است... در سال ۱۳۲۷ میلادی شهر «ازمیر» (نیکومدی) نیز به تصرف اورخان درآمد. وی که مسلمان با ایمانی بود، از ابتدا علاقه شدیدی به ترویج علوم نشان می داد و این یکی از افتخارات سلاطین عثمانی است. وی نخستین دانشگاه عثمانی را بنا کرد... «اورخان سازمان ارتش را اصلاح کرد، و احتمالاً سازمان «ینی چری» را او بنیان نهاد. (در برخی منابع این سازمان را «ینی سری» نامیده اند و در این باره سخن خواهیم گفت.) اورخان با سپاهسانی که تازه تشکیل داده بود و با جرأت و جسارتی روزافزون، به طرف ساحل حرکت کرد. اغلب بنادر بزرگ برای حفظ تجارت خویش خیلی زود رسماً فرمان وی را پذیرفتند. او امپراتور



روم شرقی (بیزانس) را مغلوب کرد و قسمت های وسیعی از آسیای صغیر را گرفت. در عهد او، عثمانی ها برای نخستین بار، برای کمک به امپراتور «یوحنا» ی ششم، به اروپا پا نهادند (۱۳۴۵)

میلادی). اورخان دختر یوحنا به نام «تئودورا» را به زنی گرفت. اورخان ۲ بار دیگر نیز برای کمک به یوحنا از «داردانل» عبور کرد و جای پای برای ترکان در اروپا برقرار کرد. در سال ۱۳۶۱ شهر «ادرنه» (آدریانوپل) به تصرف عثمانیان درآمد و این شهر از ۱۳۶۵ تا فتح قسطنطنیه (استانبول) پایتخت سلاطین عثمانی بود. اورخان مملکتی سازمان یافته برای پسر و جانشین خود، یعنی «مراد» اول بر جای گذاشت.

پیتر منسفیلد در کتاب تاریخ خاورمیانه می نویسد:

عثمانی ها از نظر عقل و تدبیر و سیاستمداری، از «غازی» های همقطار خود متمایز بودند. شماری از مسیحیان به اسلام گرویدند، اما کسانی هم که مسلمان نشدند، با توجه به سوء تدبیر و هرج و مرج حاکم بر امپراتوری رو به زوال «بیزانس»، از عدالت استوار حکومت عثمانی با آغوش باز استقبال کردند. در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی / هشتم هجری قمری، مراد اول، نخستین سلطان عثمانی، از تنگه «داردانل» (هلسپونتوس) عبور کرد و امپراتوری جوان را به داخل کشورهای مسیحی بالکان گسترش داد. او با اجرای اصل تسامح مذهبی نسبت به غیر مسلمانان به آنان امکان داد که تبعه کامل امپراتوری شناخته شوند و به عالی ترین مقامهای کشور نایل گردند. به این ترتیب در همان مراحل اولیه تأسیس امپراتوری بزرگی، ویژگی امپراتوری چند زبانی و چند نژادی عثمانی را - که با امپراتوری روم وجوه مشترک فراوانی داشت - رقم زد. [در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی، سیر پناهندگان، برعکس امروز، از غرب به شرق بود. فرار یهودیان در سال ۱۴۹۲ میلادی از اسپانیا به خاک عثمانی معروف است، ولی به هیچ وجه یگانه موردنیست. گروه های دیگر پناهندگان، مسیحیان دیگر اندیشی بودند که در کشورهای خود، همسان یهودیان تحت آزار و پیگرد کلیساهای مقتدر بودند. آنان نیز به سرزمین های اسلامی عثمانی پناه آوردند].

مراد اول، دشمنان مقتدری در آسیای صغیر نداشت و توجه خود را به اروپا معطوف کرد. «مقدونیه» را گرفت، و امپراتور روم را خراجگزار خود ساخت و پس از آن پیروزی (۱۳۸۹ میلادی)، در نبرد «کوزوو»، صربستان به دست ترکان عثمانی افتاد.



مرزهای قلمرو فرمانروایی «ارطغرل» میدان زور آزمایی همیشگی «غازیان» مسلم با مرزنشینان مسیحی بود. فرصتی که برای پاسداری از دین و ایمان پدید آمده بود، غازیان بسیاری را از سراسر جهان اسلام به آناتولی کشاند. بیش از همه ترکمانان، که از برابر مغولان می گریختند، به آناتولی روی آوردند. سازمان غازیان شالوده سازمان سیاسی امارت عثمانی گشت. چنان که از همزیستی و نفوذ متقابل و ممتد مسلمین و مسیحیان بر می آید، عثمانیان، آن گونه هم که گروهی از تاریخ نویسان پنداشته اند، مردمی ابتدایی نبوده اند و می توانسته اند به سرزمین خویش سازمان دهند. موارد زندگی شهری و فکری سلجوقیان به رشد حکومت جوان و نوبنیاد عثمانی یاری کرد. سازمان هایی چون «اخی» (انجمن برادری بازرگانان و پیشه وران) و «علما» (طبقه معلمان و مفسران اسلام) شالوده ای برای دستگاه اداری عثمانی فراهم ساختند. نظام اسلامی «اصناف» و انضباط سخت رهبران انجمن های جوانان، که سرسپردگی به «اخوت» - اصل اخلاقی غازیان - آنان را بهم پیوسته بود، رشد حکومت عثمانی را آسان ساخت.

اسلام هسته جامعه عثمانی بود. ترکان که نخست در مرزهای خلافت اسلامی در آسیای میانه با اسلام روبه رو شدند، از همان هنگام خویشتن را با خاصیت مبارز اسلام آشنا ساختند...

يك رقيب خطرناك: تیمورلنگ

پیتر منسفیلد می نویسد:

«یورش قاطع و شکننده ترکان به «بالکان» در ربع دوم سده چهارده آغاز گشت. امپراتوری بیزانس، که گرفتار آشوب بود، نخستین آماج حملات کشورگشایان عثمانی گشت، عثمانیان، با برانگیختن زور مندان یونانی بالکان علیه یکدیگر، به سال ۱۳۵۴ میلادی در شبه جزیره «گالیپولی»، در آن سوی اروپایی داردانل، برای خود جایی گشودند. در روزگار فرمانروایی مراد اول (۱۳۵۹ - ۱۳۸۹) عثمانیان به یاری سازمان سپاهی پیشرفته و تحرك توپخانه سبك خود بر دشمنان مسیحی برتری جستند. به سال ۱۳۶۲ سلطان مراد «ادرنه» را گرفت و پایتخت خود ساخت، و ۹ سال بعد در کنار رود «ماریتسا» به درخشان ترین پیروزی خویش رسید. از آن مهم تر پیروزی عثمانیان به سال ۱۳۸۹ بر صرب ها و یاران آنان در «کوزوو» بود که کلید فتح سراسر بالکان را به دست آنان سپرد. سلطان و پادشاه صرب ها (لازار) در این پیکار جان سپردند.

مراد ظاهراً نخستین فرمانروای عثمانی است که سلطان خوانده شد. در روزگار او برای نشان دادن دشت نشینان در کشتزارها، - که بدان «سورگون» (رانده شده) می گفتند - مردم را جابه جا کردند. اشاعه



اسلام در سرزمین های اشغال شده، با سربازگیری از این سرزمین ها (دوشیرمه = مبادله)، آنچنان که پیداست، از سده چهارده آغاز گشت.»

پسر و جانشین مراد اول یعنی «بایزید» اول، فتح صربستان را به انجام رسانید، و قسطنطنیه را محاصره کرد. در روزگار بایزید (۱۴۰۲-۱۳۸۹) عثمانیان از کشورگشایی باز نایستادند. مقدونیه و بلغارستان و امیرنشین های اسلامی چندی را در آسیای صغیر فرمانبردار خویش ساختند. سرزمین عثمانی از نظر سازمان اداری در این هنگام به ۲ بخش آسیایی (آناتولی و اروپایی (رومالی) تقسیم شده بود که هر يك را «بیلربیلیک» می خواندند. تعرضات ترکان همسایگان مسیحی را به هوش آورد و هراسان ساخت، ولی فرمانروایان مسیحی پراکنده تر از آن بودند که بتوانند در برابر ترکان صف آرایی کنند. سرانجام، پاپ «بونیفاس» نهم از مسیحیان سپاهی برای پیکار با ترکان گرد آورد. عثمانیان سپاه مسیحی را - که فرماندهی آن را «سیگیسموند» پادشاه مجارستان به دست داشت - تار و مار ساختند. از آن پس، عثمانیان «تسالی» و «قونیه» را گرفتند، و به مجارستان لشکر کشیدند، ولی یورش «تیمور لنگ» يك چندی آنان را از کشورگشایی بازداشت.»

آرزوی تیمور: تسخیر امپراتوری عثمانی

در کتاب «جاده زرین سمرقند» نوشته «ویلفرید بلانت» می خوانیم :

زندگی تیمور ماجرای است طولانی، پر از جنگ، شقاوت و بی رحمی. «علی شرف الدین» که زندگینامه تیمور را به زبان فارسی نوشته است، قهرمان خود را يك «امیر آزاداندیش، کریم و برجسته» می نمایاند، اما «احمد بن عربشاه» که زندگینامه تیمور را به زبان عربی نگاشته است، هیچ گاه نمی تواند فراموش کند که تیمور لنگ «شریر و بدنهاد» بوده است و به قولی «هیولایی که دریایی از خون نوشیده، اما برای تسکین عطش خود باز هم خون بیشتری طلب می کند... تیمور، این شاهزاده غیر مهم ترك - مغول - که ادعا می کرد از طریق خانواده جغتای (چغتای) مستقیماً نسب از چنگیزخان می برد، در سال ۱۳۳۶ میلادی / ۷۳۶ هجری / در کش (شهر سبز)، واقع در حدود ۸۰ کیلومتری جنوب سمرقند به دنیا آمد. در بیست و چند سالگی جراحی هایی بر اثر اصابت تیر بر او وارد شد (به گفته شرف الدین در نبرد - به گفته ابن عربشاه در جریان گوسفند دزدی) که برای تمام عمر پای راستش را لنگ و دست راستش را مانند چوب، خشک و بی حس کرد؛ از این جهت به تیمور لنگ معروف شد. اما این نقص عضو مانع پیشرفت او نشد. در سال ۱۳۶۹ میلادی / ۷۷۱ هجری / او صاحب تمام



سرزمین هایی بود که میراث جغتای به شمار می رفت. تیمور بعد از اعلام فرمانروایی در بلخ، شهر سمرقند را به پایتختی خود برگزید.

طی ۳۰ سال بعدی امپراتوری خود را با تجاوزگری بی رحمانه ای بسط داد. در دهه ۱۳۸۰-۱۳۸۹ میلادی / ۷۸۲-۷۹۲ هجری / بیشتر قسمت های ایران را تصرف کرد و در شمال تا تفلیس پیش راند و ظرف يك سال در خاك روسیه تا مسکو پیشروی کرد و در سال ۱۳۹۵ میلادی / ۷۹۷ هجری / در نبرد علیه قباچاق ها، رهبرشان «توکتامیش خان» را شکست داد. در سال ۱۳۹۸ میلادی / ۸۰۰ هجری / شمال هند را تسخیر کرد و سال بعد در دهلی خود را امپراتور هندوستان خواند. در سال ۱۴۰۰ میلادی / ۸۱۲ هجری / به سوریه یورش برد تا سپاهیان «مملوك» را در حلب و دمشق شکست دهد و وقتی مردم بغداد در سال ۱۴۰۱ میلادی / ۸۰۳ هجری / سر به شورش برداشتند این شهر را ویران کرد. در سال ۱۴۰۲ میلادی / ۸۰۴ هجری / او را در آناتولی می یابیم؛ این بار کمر به سرنگونی «بایزید» اول، سلطان عثمانی، بسته بود و سرانجام در ژوئیه همان سال / ذیحجه / در نبرد آنقوره (آنقره) او را به سختی شکست داد و اسیر کرد و بدین ترتیب از سقوط قسطنطنیه برای نیم سده دیگر جلوگیری کرد. در فوریه / ۱۴۰۴ شعبان ۸۰۶ هجری / با سپاهیان در دشت های قره باغ، در باختر دریای خزر اردو زد؛ به گفته يك واقعه نگار، «هیچگاه اردویی چنین بزرگ و پرشکوه دیده نشده بود». هفته ها بود که گذرگاه های کوهستانی بسته بود؛ حتی آن دره محبوب، که به خاطر هوای ملایمیش تیمور بارها زمستان را در آن گذرانده بود، اینک تازیانه توفان را احساس می کرد. باد شمالی پرسوزی از قفقاز بر رود «کور» فرود آمد و بر خیمه های بزرگ امیر برف تازه پاشید. دیوارهای پارچه ای خونرگ اطراف خیمه ها را در هم پیچید و طناب ها را پاره کرد. سلطان زمستان، شمشیر سیاهرنگ خود را برق انداخت و خیمه های بلورین خود را بر فراز قله کوهستان برپا کرد. بادهای عظیمش دریاچه ها را در میان گرفت و بست و همه چیز در جهان، چه یخ بسته چه یخ نبسته، از خشم سپاهیان تیمورلنگ در امان ماند...». در امان ماند تا آنگاه که برفاب ها سیلی بنیان کن به راه اندازند و يك بار دیگر با آب های ویرانگر خود زمین را غرق خویش کنند.

تیمور بلندبالا، ستبر و تنومند و خوش اندام بود؛ سر بزرگ و پیشانی فراخ داشت، چهره اش رنگ پریده و زمخت، ریشش بلند، دستانش خشك، انگشتانش کلفت و صدایش بلند و پرطنین بود. ابن عربشاه پس از اشاره به نقص عضو تیمور، ادامه می دهد که او حتی در نزدیک ۷۰ سالگی باز هم :



در اندیشه استوار و در اندام تنومند بود، شجاع و بی باک و همچون صخره محکم بود. تحمل تمسخر و دروغ نداشت؛ بذله گوئی و سبکسری را نمی پسندید؛ حقیقت و راستی، ولو دردناک، شادش می کرد. مصائب او را نومید نمی کرد و پیروزی مغرورش نمی ساخت. بر مهرش نوشته بود: راستی، راستی یعنی: «حقیقت رستگاری است» یا در واقع «رستگاری در راستی است.» در حضور خود سخن ناپسند و وقیح یا صحبت از خونریزی و اسارت، تجاوز به ناموس، غارت یا نقض حریم را تحمل نمی کرد. ثابت قدم و شجاع بود و در دیگران وحشت و اطاعت به وجود می آورد. سربازان شجاع و دلاور را دوست می داشت و به کمک آنان بود که قفل های وحشت و بلا را گشود و مردان را چون شیران از هم درید و کوه ها را واژگون کرد. در اتخاذ خط مشی بی خطا، در بخت و اقبال پیروز، در تصمیم گیری استوار و در تجارت امین بود. در مباحثه فوراً بر نقاط ضعف حریف انگشت می گذاشت. تحت تأثیر چاپلوسی قرار نمی گرفت، فریب دروغگویان را نمی خورد و هرگاه فرمانی صادر می کرد از آن بر نمی گشت. با شبکه جاسوسی منظمی که در تمام طبقات جامعه تنیده بود، از هر آنچه در امپراتوری اش می گذشت باخبر می شد.

او که همواره شطرنج بازی زیرک و مشتاق بود، شطرنج بزرگتری ابداع کرد که تعداد مهره هایش دو برابر تعداد مهره های شطرنج معمولی و تعداد خانه هایش ۱۱۰ بود. شب های پیاپی بر مخته های طلایی خویش تکیه می زد و با همبازیان خود به نبردی پایان ناپذیر مشغول می شد. چه بسا، وقتی که جسورانه اسبی را به اردوی دشمن پیش می راند، یا پیاده های خود را برای حمله جلو می برد، بار دیگر یاد پیروزی های بزرگ گذشته در او بیدار می شد. لنگی پا و ضعف بینایی دیگر او را از رهبری سپاهیان در عرصه نبرد بازمی داشت، اما اشتیاق او به فتح و پیروزی آرام نگرفته بود. هنوز يك دشمن دیگر باقی مانده بود: در نتیجه به تدارك جسورانه ترین، دیوانه وارترین و متهورانه ترین نبرد سراسر زندگی خویش مشغول شد.



## سلطان محمد فاتح امپراتور عثمانی



مگس بر گرفته از کتاب «Ottoman Court Painter Fausto Zonaro»  
اعداد این نایلو ۹۹ و ۷۴ سلطنتی منو است و در مورد اسلامبول نگهداری می شود



تیمور سلطان محمد دوم فاتح قسطنطنیه

بنیانگذار سلسله عثمانیان، سرکرده یکی از امیرنشین های کوچک آسیای صغیر (بخش آسیای ترکیه امروزی) بود به نام «عثمان». او و جانشینانش با جنگاوری و جسارت و تدبیر و سیاست، امپراتوری اسلامی بزرگی را بنیان نهادند که امپراتوری «عثمانی» نامیده شد و تا چند قرن خاورمیانه و بخشی از اروپا در تصرف این حکومت بود.

پس از شکست و اسارت سلطان «بایزید اول»، تیمور لنگ امرای ممالک آسیای صغیر را - که به دست عثمانی ها برکنار شده بودند - به ممالک شان بازگردانید و باقی مانده کوچک قلمرو عثمانی را به عنوان «تیول» به سلیمان، پسر بایزید، سپرد مشروط بر این که از او اطاعت کند. بدین گونه دولت عثمانی موقتاً متلاشی گشت. پس از بازگشت امیر تیمور از آسیای صغیر، این سرزمین دگر بار دستخوش کشمکش ها گردید و چهار نفر از پسران بایزید (سلیمان، عیسی، موسی، و محمد) به مدت ۱۱ سال بر سر سلطنت با هم جنگیدند، تا عاقبت محمد (سلطان محمد اول) تاج و تخت را به دست آورد و وحدت عثمانی را بازگردانید. با سلطنت سلطان محمد اول (۱۴۱۳ میلادی، ۸۱۴ هجری) در واقع دومین دوره تاریخ عثمانیان آغاز گردید. دوران سلطنت محمد اول بیشتر صرف ترمیم و تحکیم دولت عثمانی و چیره شدن بر طغیان ها و نافرمانی ها شد: او امیرانی را که با تیمور همدست شده بودند، گوشمالی داد، «ونیزی» ها را به جای خود نشانید. محمد اول را پادشاهی ملایم و نیکوکار دانسته اند. از بناهای او دو مسجد، یکی به نام «یشیل جامع» (در بورسه) و دیگری به نام «اولو جامع» (در ادرنه) به جای مانده است.



ششمین سلطان: مراد دوم

سلطان محمد اول به سال ۱۴۲۱ میلادی (۸۲۲ هجری) درگذشت و خبر مرگ او را تا ورود «مراد دوم» - که پسر و جانشین وی بود - از سپاهیان پوشیده داشتند. مراد دوم، دوبار از سلطنت کناره گرفت و پسرش، محمد (بعداً معروف به محمد فاتح) را به جای خود منصوب کرد، اما بر اثر حمله «مجارها» و قیام «ینی چری»ها (سربازان پیاده نظام عثمانی) از عزلت خود بیرون آمد و به مقابله با دشمنان پرداخت. در جنگ عظیم «وارنا» مجارها شکست سختی خوردند و پادشاه مجارستان به نام «لادیسلاوس» در این جنگ به قتل رسید. پس از آن، «مراد» جنگ های دیگری را با مجارها و آلبانیایی ها در بالکان آغاز کرد که در همه نبردها فتح و ظفر با او بود، به ویژه در جنگی که در «کوزوو» میان او و متحدین مجار و لهستانی ها و چک ها روی داد.

مراد دوم از سلاطین دانش دوست و فرهنگ پرور عثمانی بود و شاعران و نویسندگان و علمای دینی در دربار او بسیار محترم بودند. در دربار «سلطان مراد دوم»، که علما و شعرا و موسیقیدانان تشویق و حمایت می شدند، نخستین نمونه های نثر به زبان ترکی، که بیشتر به صورت ترجمه بود، پدیدار شد. مضمون این نوشته ها بیشتر تفسیر قرآن کریم و ترویج ایمان بود.

سلطان محمد دوم، فاتح قسطنطنیه

سلطان محمد دوم (مشهور به محمد فاتح) نخستین بار دوازده ساله بود که بعد از کناره گیری پدرش (مراد دوم) به سلطنت رسید و هنگامی که «مراد» در اول محرم ۸۵۵ هجری قمری درگذشت، محمد دوم - که در آن هنگام ۱۹ سال (یا ۲۱ سال) بیشتر نداشت - برای بار سوم بر تخت سلطنت عثمانی جلوس کرد. اطرافیان او از هواخواهان فتوحات تازه و بویژه فتح قسطنطنیه - مرکز حکومت بیزانس- بودند. سلطان جوان هم به يك پیروزی بزرگ نیاز داشت تا قدرت و نفوذ خود را تثبیت کند. بدین ترتیب، بی درنگ تهیه مقدمات برای حمله به قسطنطنیه آغاز شد.

قسطنطنیه در سال ۳۳۰ بعد از میلاد، توسط «قسطنطین» اول به عنوان پایتخت جدید امپراتوری روم، بر محل «بیزانس قدیم»، بنا شد و نام خود را از بنیانگذار خویش گرفت. این شهر، که در قرون وسطی از نظر بزرگی و شکوه در اروپا نظیر نداشت، همیشه در افتخارات و بدبختی های امپراتوری بیزانس سهیم بود و عاقبت روزی رسید که امپراتوری به این شهر و حومه آن منحصر شده بود. قسطنطنیه به دفعات بی شمار از سوی دشمنان امپراتوری محاصره شد، اما فقط ۳ بار اشغال گردید، و بار سوم، به سال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۴ هجری) توسط «سلطان محمد فاتح» اتفاق افتاد. قسطنطنیه شهری مستحکم



بود، و با «آتش یونانی» از آن دفاع می شد. (آتش یونانی، جسم قابل اشتعالی است که در واقع آتش «مایع» بوده و از آن برای آتش زدن کشتی های دشمن استفاده می شده است. احتمالاً محتوی گوگرد و مواد مختلف سریع الاشتعال و ماده ای (از قبیل آهک) بوده است که با آب حرارت تولید می کند.

قسطنطنیه باروهای متعدد داشته و همه شهر بر روی هفت تپه در کنار تنگه «بوسفور» (که اروپا را از ترکیه آسیایی جدا و دریای سیاه را به دریای مرمره مرتبط می کند) بنا شده بود و همچون دژی تسخیرناپذیر به نظر می رسید که چشم انداز آن بر تعداد بی شماری از کاخ های باشکوه و برج ها و گنبد های مجلل، اشراف داشت.

قسطنطنیه در اوج اعتلای خود در قرن دهم میلادی حدود یک میلیون نفر شهروند داشت که تقریباً از تمام نژادهای جهان بودند. کلیسای «هاگیا سوفیا» (مسجد ایاصوفیه امروزی)، قصر مقدس امپراتوران (که خود وسعت یک شهر را داشت)، میدان عظیم مسابقات اسبوانی و دروازه طلایی (مدخل اصلی شهر) از بزرگترین بناهای متعدد و رفیع آن بودند.

قسطنطنیه پیش از آن که در حملات سال ۱۲۰۴ و ۱۴۵۳ غارت شود، ذخایر هنری و ادبی غیرقابل تصویری داشت. این شهر وقتی که به دست عثمانی افتاد تقریباً خالی از سکنه شد، اما پس از انتقال دربار سلاطین عثمانی (یعنی: باب عالی) بدانجا، طولی نکشید که دوباره رونق یافت. سلاطین عثمانی نیز با برافراشتن مساجد، کاخ ها، میدان ها، فواره ها، حمام ها و بناهای عمومی دیگر بر آراستگی آن افزودند و قسطنطنیه بزودی از مراکز سیاسی و بازرگانی بزرگ اروپا شد. سلطان محمد فاتح که در سال ۸۵۵ هجری قمری (مطابق با ۱۴۵۱ میلادی) بر تخت سلطنت نشسته بود، سال بعد خود را برای تصرف قسطنطنیه آماده کرد تا به آرزوی دیرین پدرانش جامه عمل بپوشاند. او قلعه محکم «روم ایلی حصار» را برای حمله به شهر بنا کرد و با توپخانه مجهز و عظیمی شهر را از دریا و خشکی در محاصره گرفت و سرانجام در سپیده دم روز سه شنبه ۲۹ ماه مه ۱۴۵۳ میلادی (مطابق با ۸۵۷ هجری قمری) حمله را آغاز کرد و بعد از پیکار پنجاه و یک روزه، قسطنطنیه را به تصرف خود درآورد و بدین سان «امپراتوری بیزانس» بر افتاد. این فتح تاریخی بزرگ دولت عثمانی را در شمار دولت های بزرگ جهان درآورد و نتایج نظامی و سیاسی و اقتصادی مهمی در پی داشت. لحظه تاریخی تصرف قسطنطنیه را یکی از مورخان با این جملات توصیف کرده است: «سلطان محمد پس از آن که به شهر درآمد، یکسره به «ایاصوفیه» رفت، رو به قبله ایستاد و نماز خواند.



سلطان محمد برای این که شهر را که این زمان از سکنه خالی شده بود، دوباره آباد سازد مردمان را از هرجا تشویق کرد که بدانجا بیایند. یونانیانی را که گریخته بودند دعوت کرد که دوباره به شهر خود برگردند و خانه هایی در محله «فنار»، پیرامون قصر اسقف بزرگشان، به آنها واگذار کرد. البته به اینان اجازه نداد که در کارهای دولتی وارد شوند. این مهاجران شغلشان کارگری، صنعتگری، صرافی و مانند اینها بود و در امن و رفاه به سر می بردند. «محمد فاتح» مردمان ممالک تسخیر شده مانند صرب ها، بلغارها و ارمنیان را نیز از میهن شان به قسطنطنیه کوچ داد. به همین سبب قسطنطنیه - یا استانبول امروزی - هنوز هم شهری است که مردمانی از نژادهای مختلف، با چهره های مختلف و زبان های متفاوت را در خود جای داده است. تشکیلات اداری هوشمندانه ای که سلطان محمد دوم بنیان نهاد، تا قرن نوزدهم دوام یافت. قسطنطنیه در طول این ایام شهری بزرگ و پایتخت سرزمین های خاوری مدیترانه شد.

بیرحم و خشن، عالم و شاعر

سلطان محمد فاتح نیز، مثل بسیاری از سلاطین عثمانی، شخصیت پیچیده و چندگانه ای داشت. برخی از مورخان نوشته اند: که او مردی بود سنگدل و حسابگر و در همان حال تیزهوش و بزرگواری. به پنج زبان سخن می گفت، آثار نویسندگان یونان را می خواند و به هنر علاقه بسیار داشت. نقاش ایتالیایی «جنتیله بلینی» را به استانبول فراخواند تا چهره اش را نقاشی کند. برای دستگاه اداری و دولتی عثمانی موازین قانونی وضع کرد. وظایف و اختیارات سران دولت را مشخص ساخت، روابط فئودال ها را تابع قانون کرد، «علما» را سازمان داد، سپاه را گسترش و سروسامان داد، نیروی دریایی فراهم آورد و مسجدها و بناهای همگانی بسیاری را بنیان نهاد.

تاریخ راستین امپراتوری عثمانی در واقع با سقوط قسطنطنیه آغاز می شود. سلطان محمد در ۱۴۵۵ میلادی (۸۶۶ هجری) در صربستان و سواحل دریای اژه به جنگ و فتوحات جدید پرداخت. بعد شهر «بلغراد» را محاصره کرد و سرانجام «صربستان» ضمیمه دولت عثمانی شد. در ۱۴۶۳ میلادی ولایت «بوسنی» جزو متصرفات دولت عثمانی درآمد. در ۱۴۶۳ جنگ با ونیز آغاز شد که ۱۷ سال طول کشید. اروپاییان فتح قسطنطنیه را - که آخرین واقعه مهم قرون وسطی است - آغاز «قرون جدید» می شمارند، زیرا این فتح تأثیرات مهم و عمیقی در تاریخ، مخصوصاً در تاریخ اروپا، داشت.

بدین ترتیب عثمانی ها طی يك قرن از حال چادرنشینی خارج شدند و وارث قدیمی ترین امپراتوری اروپا (امپراتوری بیزانس) گردیدند. توفیق آنان از يك طرف به سبب ضعف و نفاق رقبای آنان و از طرف



دیگر ناشی از سازمان عالی ارتش آنها بود. خلق و خوی متناقض و چندوجهی بسیاری از سلاطین عثمانی هنوز هم میان تاریخ نگاران موضوع بحث و جدل و حتی مایه حیرت است. سلطان محمد فاتح نماینده و نماد تمام عیار رژیم عثمانی با تمام محاسن و معایب آن بود. همت و پشتکار سکون ناپذیری وی - که همواره نقشه های جدیدی در سر داشت - گاهی با خشونت که حتی از رسم معمول زمان هم فراتر می رفت، همراه بود. ولی همین مرد، در عین حال، جامع تمام کمالات و معنویات زمانه خود بود. وی در تمام عمر عشق و علاقه خود را به علوم و ادبیات اسلامی نشان داد و این کار را نه فقط با بذل مال و حمایت علما و ادبا کرد، بلکه شخصاً نیز مردی ادیب و شاعر بود. او از خود آثار منظومی نیز باقی گذاشته است که مضامین آنها از غزلیات نیم صوفیانه و نیم عاشقانه ای که در کلام حافظ شیرازی می بینیم، تجاوز نمی کند. نکته ای که علاقه شدید سلطان محمد فاتح را به ادبیات فارسی نشان می دهد این است که به «جهدی» (یا: شهدی) شاعر آناتولی دستور داد که تاریخ عثمانی را به فارسی و به سبک شاهنامه فردوسی تنظیم کند. سلطان محمد به میراث تمدن های کهن نیز بسیار علاقه مند بود. او به هنگام استقرار نظم و آرامش در یونان چنان تحت تأثیر تمدن کهن و کلاسیک این کشور قرار گرفت که دستگاه مستقل اداری شهر آتن را بی هیچ تغییری بر سر جای خود باقی گذاشت و نیز جالب است بدانیم که پذیرفت از شهر «راگوز» به جای خراج معمولی، «کتاب خطی» بستانند!

سلطان محمد فاتح که با فتح قسطنطنیه به امپراتوری یکهزار و یکصد ساله روم شرقی پایان داد، در طول سی سال سلطنت خود، شخصاً در ۲۵ جنگ شرکت داشت. گاهی در یک سال به چند جنگ می پرداخت. او نوزده اقلیم را به سرزمین های عثمانی افزود و در منطقه آناتولی یک حکومت مسیحی باقی نگذاشت و سراسر بالکان را به تصرف درآورد. صاحب عزم و اراده ای راسخ بود و وقتی تصمیم به انجام کاری می گرفت تا آن را به مرحله عمل در نمی آورد از پای نمی نشست. در اداره حکومت خشن بود. «محمد ثانی» قادر بود احساسات و افکار و اندیشه های خویش را تا لحظه عمل پنهان نگهدارد. وقتی قصد و یا نقشه ای جنگی در سر داشت، تا لحظه اجرا، طرح آن را مخفی نگاه می داشت و بموقع و ناگهان مقصد خود را آشکار می ساخت و از این رو همیشه دشمنان خود را سردرگم و حیرت زده می کرد. به هنگام جنگ جسور و متهور بود و به هنگام احساس خطر به منظور جلوگیری از شکست، خود را پیشاپیش لشکر می انداخت و سربازان را تشجیع می کرد. دانشمند بود و در عین حال شاعرو آزاده و دور از تعصب بود و ضمن دعوت از علما به بحث های علمی با آنها می پرداخت. از فارسی و «رومی» به



عربی ترجمه می کرد. از علما و از پیروان هر دین و مذهبی که در قلمرو او بودند، حمایت می کرد. در هر کجا که دانشمند بلندپایه ای را می یافت، برای آوردنش به استانبول دست به هر کوششی می زد. سلطان محمد فاتح، به سال ۸۸۶ هجری قمری، در پنجاه و یک سالگی، درگذشت. برای حفظ انضباط در میان سربازان، خبر مرگش را به مدت یازده روز پنهان نگاه داشتند. سند مهمی وجود دارد مبنی بر این که بر اثر همین پنهان کاری، جسد سلطان بو گرفت و به دستور اسحاق پاشا، پیکر او را مومیایی کردند و در «جامع فاتح» به خاک سپردند....



## سلطان بایزید در قفس تیمور



تیمور که همواره آرزوی تسخیر امپراتوری عثمانی را داشت، سرانجام بر «بایزید» اول، چهارمین سلطان عثمانی، چیره شد، و او را در قفسی آهنین محبوس کرد، و آن قفس را هر جا می رفت همراه خود می برد!

بنیانگذار سلسله عثمانیان، سرکرده یکی از امیرنشین های کوچک «آسیای صغیر» (بخش آسیای ترکیه امروزی) بود به نام «عثمان». او در سال ۷۲۷ ه.ق وفات یافت. پسر ارشدش «اورخان» که جانشین پدر شده بود، شهر «بورسه» (یا: بروسه) را تصرف کرد و این شهر نخستین پایتخت عثمانیان شد. اورخان بر متصرفات پدر بسیار افزود و مملکتی سازمان یافته و بسیار وسیع تر برای پسر و جانشین خود یعنی «مراد» اول بر جای نهاد.

پسر و جانشین مراد اول، «بایزید» اول بود که سرزمین های وسیع دیگری را تصرف کرد و پایه های یک امپراتوری راستین را استوار نمود. اما ناگهان با یک خطر جدی و مهم رو در رو شد: یورش «امیر تیمور لنگ»، اعجوبه خونخواری که نصف جهان آن روز را در خون غرق کرده و تنها آرزویش تسخیر امپراتوری عثمانی بود.

«رنه گروسه» در کتاب خود به نام «امپراتوری صحرانوردان» می نویسد:

«بایزید، چهارمین سلطان عثمانی، نیز چون پدرش همه عمر را در میدان جنگ گذرانده بود. (پدرش، سلطان مراد اول، ۳۷ جنگ کرد و در تمام آنها فتح نصیب وی شد) بایزید ملقب به «ایلدیریم» (یا «بیلدیریم») بود که در زبان ترکی به معنی «صاعقه» و «برق» است. او هنگامی که بنا به وصیت پدر



پادشاه شد، نخستین کاری که کرد خفه کردن برادر بزرگترش بود! ایلدیریم بایزید امپراتوری عثمانی را به اوج عظمت و جلالت رساند و تنها رقیب مقتدر در برابر تیمورلنگ بود. تیمور هم برای نخستین بار با دشمنی همتراز و همپایه خودش روبه رو بود. هر دو حریف از نیرو و قدرت همدیگر اطلاع داشتند و هر دو، در آغاز حمله دودل بودند و نمی دانستند پایان کار چه خواهد شد در این بازی خطرناک چه کسی پیروز خواهد شد. یکی از آن دو قسمت های وسیعی از قاره آسیا را متصرف شده بود و دیگری (بایزید) بالکان را تحت امر خود درآورده بود.»

بهانه آغاز جنگ پشתיبانی امیر تیمور بود از یکی از امرای دست نشانده خود به نام امیر «طهرتن» و حمایت بایزید بود از «قرايوسف» رئیس قبیله معروف «قرا قویونلو» ها. جنگ، نخست با نامه نگاری آغاز شد. تیمور در نامه ای خطاب به بایزید، سلطان عثمانی، پس از دشنام های سخت درباره اصل و نسب سلسله عثمانی، اهمیت مملکت عثمانی را- که گذرگاه اسلام اروپاست- یاد آور می شود و از غزواتی که سلاطین عثمانی برای پیشرفت اسلام در دیار فرنگ نموده اند، تمجید می کند. و با لحنی تهدیدآمیز می نویسد: «پادشاه کوچکی چون تو مگر می تواند با ما برابری کند» بایزید هم در مقابل این عتاب و خطاب جواب تیمور را داد که: «ترا تا تبریز و سلطانیه تعقیب خواهم کرد.» به روایت تاریخ نویسان فرنگ، پس از وصول این نامه، امیر تیمور عازم آسیای صغیر شد (اوت ۱۴۰۰ میلادی) و در ابتدای ماه سپتامبر داخل خاک عثمانی گردید و به محاصره شهر مستحکم «سیواس» پرداخت و به حفر نقب (راه زیرزمینی) اقدام نمود. آنگاه در اطراف و جوانب حصار شهر عراده و منجنیق برافروختند و پس از بیست روز، «سیواس» گشوده شد.

اما تیمور جلو تر نرفت، زیرا مملوک ها (در مورد سلسله ممالیک و منطقه نفوذ این سلسله پیش از این در گزارش شماره ۱۰ توضیحات کافی داده شده است.) در بغداد قد علم کرده بودند و مایه زحمت او را فراهم آورده بودند. پس، به شام رفت و «مملوک» های شام را مقهور کرد و سپس بغداد را گرفت. آنگاه باز به سراغ آسیای صغیر رفت. در غیاب او بایزید شهر «ارزنجان» را از دست امیر «طهرتن» (دست نشانده تیمور) درآورده و زنان و فرزندان او را اسیر کرده بود. در زمستان ۱۴۰۲-۱۴۰۱ میلادی دو رقیب رودر روی یکدیگر قرار گرفتند. تیمور صبر کرد تا زمستان بگذرد. سرانجام در ماه جون ۱۴۰۲ (۶۰۵ سال پیش) به تسخیر امپراتوری عثمانی پرداخت. نخست دست نشانده خود امیر «طهرتن» را دوباره در «ارزنجان» برمسند قدرت خویش نشانید، و آنگاه در جلگه «سیواس» از جنگاوران خود «سان» دید. این رژه از اول صبح تا نزدیک نماز عصر طول کشید. ایلچیان (سفیران)



روم که شاهد این صف آرای و نظم و ترتیب عساکر تیموری بودند و عظمت دستگاه جنگی وی را از نزدیک مشاهده کرده بودند اجازه یافتند که روز بعد به دیار خود بازگردند. تیمور به این سفیران گفت که: «به ایلدیریم-بایزید بگویید که چون در مملکت تو رسم غذا و جهاد قائم است بر خاطر ما به غایت گران می آید که آن بلاد را از عبور لشکر ما آسیبی رسد. با این همه هنوز با تو طریق مجامله و مساهله می سپرم. متعلقان طهرتن را باز فرست و یکی از فرزندان را به جانب ما روان کن که او را به مثابه فرزند خود داشته از فنون تربیت و عنایت آن ببند که از تو، که پدر مهربانی، ندیده باشد تا ممالک روم بر تو مسلم داریم...» به نظر می آید که این پیغام بیش از آن مؤدبانه است که درخور تیمور خون آشام باشد.

به هر حال، گویا سلطان بایزید به پیام تیمور وقعی ننهاد، پس تیمور عازم «انگوریه» (آنقره) شد، زیرا بنا بر اطلاعاتی که به او رسیده بود بایزید به «انگوریه» آمده بود. پیکار قطعی در شمال شرقی این شهر، در موضعی موسوم به «چیوق آباد» روی داد (۲۰ جنوری). این پیکار از ساعت ۶ صبح تا شامگاه به طول انجامید و قریب به یک میلیون نفر سرباز به جان هم افتاده بودند. بایزید عده بسیاری از افراد و ملل مغلوب راهمراه خودآورده بود. اگرچه شاه صربستان موسوم به «اتین» و عده ای صربستانی نسبت به «بایزید» وفادار ماندند (و همین رفتارشان مورد تحسین تیمور قرار گرفت) معهذا ترکان «آیدین» و «منتشا» و «ساروخان» و «کرمیان» چون دیدند که رؤسای آنها در صف عساکر تیموری جای گرفته اند، آنها نیز به تیموریان پیوستند. امیرتیمور از فیلان جنگی که از هندوستان آورده بود، در این پیکار حداکثر استفاده را نمود. بایزید در رأس ۱۰ هزار نفر «ینی چری» و افراد صربستانی تمام روز جنگ کرد و در موقع غروب آفتاب که محافظان او کشته شدند تصمیم به فرار گرفت، اما چون اسب او نیز کشته شد، او را با یکی از پسرانش دستگیر کردند...

سلطان عثمانی در قفس تیمور

می گویند که سلطان بایزید عثمانی قدش کوتاه و سرش بزرگ بود. پس از آن که بایزید به دست امیرتیمور افتاد، در همان ملاقات اول تیمور به او گفت: «شکست تو و فتح من هر دو بنابر مشیت پروردگار است، برای این که بدانی خداوند متعال چقدر به این سلطنت ها بی اعتنا است توجه داشته باش که کشور بزرگی را به مرد یک چشمی چون تو و مملکت پهناور نگیری را به من. لنگ داده است! تیمورگویا پارسی می دانسته و به زبان پارسی نیز شعر می سروده است. مرحوم «هدایت» در «مجمع الفصحاء» این بیت را به نام او ثبت نموده است:



هر دود که بالا رود از سینه چاکم

ابری شود و گریه کند بر سر خاکم

به هر حال، تیمور با دشمن و رقیب اسیر شده خود با کمال ادب و نزاکت رفتار نمود. چون جنگجویان تیموری بایزید را با دست های بسته آوردند، تیمور دستور داد که او را دست گشاده و به حرمت آورند. «چون بایزید به حضور آمد، تیمور ورود او را به اعزاز و اکرام استقبال کرد و او را نزد خود نشانید و به طریق مجامله گفت: احوال عالم مطلقاً به اراده و قدرت پروردگار است، ولی از روی انصاف و راستی، این که تو را پیش آمده، خود با خود کرده ای:

اگر بار خار است، خودکشته ای

و گر پرنیان است، خود رشته ای»

پس از گله گزاری های بسیار بایزید خواهش کرد که پسران او را که جزو عساکر وی بوده اند بیابند و بیاورند، و این تقاضا پذیرفته شد. گفته می شود که تیمور ابتدا نسبت به سلطان اسیر عثمانی به مردانگی رفتار کرد، ولی چون بایزید در صدد فرار آمد، قید و بندش را محکم تر کرد و حتی او را درون يك قفس آهنین گذاشت و آن قفس را همیشه با خود می برد. عده ای نیز این گفته را اغراق دانسته و گفته اند که آن به اصطلاح قفس آهنین، در واقع تخت روانی بوده است دارای نرده های آهنین. به روایت تاریخ نویسان فرنگ سلطان بایزید به تاریخ ۹ مارچ ۱۴۰۳ در «آق شهر» و در اسارت درگذشت (یا به قولی خودکشی کرد) امیر تیمور اجازه داد که او را در مسجدی که خود بایزید در «بروسه» بنا کرده بود، دفن کنند. چون لشکر عثمانی نابود و سلطان بایزید هم محبوس شد دیگر تصرف و تسخیر آناتولی غربی برای تیمور لنگ تنها يك «تفرج نظامی» بود. پیشقراولان او به غارت شهر «بروسه» که پایتخت عثمانی بود پرداختند و به نوشته مورخان با رفتاری وحشیانه هر چه خواستند کردند.

«... سپاه فرخنده مآل به اطراف و جوانب تاخت برده، چندان اسباب و اموال به دست هريك افتاد که شرح نمی توان داد. کسی که اسبی نداشت صاحب گله ها شد، و آن را که مایحتاج ضروری به زحمت می یافت، انواع تجمل ها پدید آمد... از اعیان و اهالی مملکت نیز هر که را قوت و مکنتی بود عیال و اموال برگرفته به دامن کوه یا به ساحل دریا گریختند...»

لشکریان تیمور شهر زیبای «بروسه» را نیز آتش زدند...

تیمور (۷۳۶-۸۰۷ ه.ق) بی شبهه یکی از بی رحم ترین جهانگشایانی است که تاریخ به خود دیده است. او که بنیانگذار سلسله تیموریان یا «گورکانیان» در ماوراءالنهر است، سراسر عمر خود را در جنگ و



خونریزی و کشورگشایی گذراند و در تاریخ به سفاکی و ویرانگری شهرت یافت. جنگ های مرگبار تیمور از سال ۷۷۱ تا ۸۰۷ هـ.ق، ایران، هند، آسیای صغیر تا روسیه را در وحشت فروبرد. متصرفات او از مشرق به دهلی در شبه قاره هندوستان، از شمال غربی به مسکو در روسیه و از غرب و جنوب غربی به سواحل دریای مدیترانه، بغداد و بصره می رسید. او برای به دست آوردن قدرت بیشتر با «امیرحسین قَزَعَن» از سرکردگان بانفوذ ماوراءالنهر، متحد شد و پس از ازدواج با خواهر او به نام «اولجای ترکان» موقعیت خود را استوارتر کرد. لقب «گورکان» (به معنی داماد) از این زمان به او داده شد. چندی بعد با امیرحسین قزغن (برادرزن خود) اختلاف پیدا کرد و او را کشت! او چندین بار به خراسان حمله کرد، همه جا را ویران نمود و هزاران نفر را از دم تیغ گذرانید... به بغداد و هندوستان رفت و دهلی را آتش زد.

در سال ۸۰۷ هـ.ق به بهانه جنگ با کفار برای حمله به چین آماده شد، اما در میان راه در شهر «اترار»، در نزدیکی سیردریا (سیحون) درگذشت. جسدش را در سمرقند به خاک سپردند. حملات او نتیجه ای جز کشتار، ویرانی، فقر و بیماری برای مردم نداشت. فتوحات او همواره با قتل عام مردم، غارت و سوزاندن شهرها همراه بود. تیمور خوارزم را چنان ویران کرد که در آن جو می کاشتند. در فتح شهرهای اصفهان، سبزوار، دهلی، سیواس (در آسیای صغیر) و قلعه «تکریت» بغداد برای از بین بردن مقاومت مردم، گروهی از آنان را زنده به گور کرد.

در اصفهان حکم به قتل عام مردم شهر داد و در آن فاجعه ۷۰ هزار نفر (و به قولی ۲۰۰ هزار نفر) به قتل رسیدند... در نزدیکی دهلی، ۱۰۰ هزار تن اسیر هندی را که در طی راه گرفته بود، سر برید! چند روز بعد هم حکم قتل عام اهالی دهلی را صادر کرد. در سیواس ۴ هزار ارمنی را زنده به گور کرد. دمشق را بعد از فتح آن آتش زد. مردم بغداد را، که عده ای از سرداران وی را کشته بودند، محکوم به قتل عام نمود و از هر يك از ۲۰ هزار نفر لشکریان خود خواست که هرکس دو سر بریده از اهل بغداد را برای وی هدیه آورد!

تیمور روی هم رفته بیش از ۳۵ بار لشکرکشی کرد و تاج ۲۷ سلطان را از آنان گرفت و بر سر خود نهاد. تیمور کاری کرد که مردم جانیات چنگیزخان مغول را فراموش کردند...

اما سرانجام در برابر قدرتی نیرومندتر از خود شکست خورد: مرگ! می گویند در سال های آخر عمرش جز می خوارگی کاری نمی کرد و به همین جهت کاملاً بی اشتها شده بود و در واقع، مردی که می خواست جهانی را بخورد و ببلعد، از بی غذایی و گرسنگی مرد! «ویلفرید بلانت» نویسنده کتاب



«جاده زرین سمرقند» درباره آخرین روزهای فلاکت‌بار این خون آشام تاریخ می نویسد: «... حال تیمور هر روز بدتر از روز پیش می شد؛ نه تمام پوستین های «آسیا» می توانست به اندام چاییده اش گرمی ببخشد و نه عرق های مخلوط با دارو و ادویه می توانست لرز سرما را در او تخفیف دهد. وقتی درمان های معمول ناکام ماند، طبیبان کوشیدند سرما را با سرما دفع کنند و بر سینه و شکمش یخ نهادند؛ آنگاه تیمور «چون شتری گلوبسته» سرفه کرد و چون شتری که افسارش را بگیرند و به عقب بکشند کف بر دهان آورد.» اندکی بعد خون سرفه کرد و طبیبان به ناچار اعتراف کردند که مداواشان بی ثمر است و گفتند: «ما طبیبان برای مرگ، درمانی نمی شناسیم.» بدین ترتیب تیمور برای نخستین بار در زندگی با حریفی قوی تر از خود روبه رو شده بود. تیمور وقتی دریافت که بهبود نخواهد یافت، خانواده خود را به بالین خویش فراخواند و گفت: «می دانم که می میرم. اشک مریزید و جامه چاک ندهید، اما از خداوند بخواهید روح مرا بیامرزد.

نوه ام «پیرمحمد» را به جانشینی برمی گزینم. فرمانبردارش باشید، خدمتش کنید و آماده باشید تا در راهش جان دهید.» سپس تمام امیران، بزرگان، سپهسالاران و افسران ارشد را فراخواند و از آنان خواست تا در حضورش سوگند وفاداری به جای آورند. حاضران اجازه خواستند تا به دنبال امیران و شاهزادگان مقیم تاشکند بفرستند، اما تیمور مانع شد و غمگانه گفت: «فرصتی نمانده است. فقط کاش می توانستم قبل از مرگ یک بار دیگر پسرم «شاهرخ» را ببینم، اما این...» و از میان لبان تنیده اش کلامی بیرون آمد که هیچ گاه کسی از او شنیده بود: «غیرممکن است!». بعد به طرف نوه های خود که گریان بر بالینش ایستاده بودند، روی برگرداند و گفت:

«آنچه را گفتم به خاطر بسپارید. قوی باشید. شجاع باشید. شمشیرهایتان را محکم در چنگ بگیرید تا همچون من بتوانید مدتی دراز بر این امپراتوری پهناور فرمان برانید. اگر در میان خودتان به نزاع برخیزید، دشمنانتان در برابر شما قد راست خواهند کرد؛ به کشور و آئین ما؛ زبانی جبران ناپذیر وارد خواهد شد...» سخن گفتن برایش بسیار دشوار بود؛ و سکسکه هایی شدید مرتعشش می کرد. آنگاه تشنج های پی درپی اندامش را به لرزه انداخت، حاضران ایستاده بودند و کاری از آنان ساخته نبود. در اتاق مجاور، قاریان قرآن می خواندند و به محض آن که توانست دوباره حرف بزند فرمان داد که یکی از قاریان بر بالینش حاضر شود و شهادتین بخواند. بیرون، توفان بیداد می کرد و کلمات در غرش تندر محو می شد؛ شب سایه گسترد و توفان شدت گرفت.



تیمور ساکت شده بود و اندامش از درد می پیچید. ناگهان تیمور تمامی قوای باقیمانده خود را جمع کرد و فریادی برآورد. فریاد بلند رعد انگار جوابش داد؛ و آنگاه اندامش بر بالش های زرین فروغلتید. چنین بود فرجام زندگانی مردی که گویا می خواست همه خاک عالم را ببلعد، اما خود طعمه خاک شد. تیمور را چگونه می باید توصیف کرد شاید بتوان گفت: «مردی بود که ترحم نمی شناخت، اما خود در حالی مرد که قابل ترحم بود»...



## نبردهای قرا یوسف قراقویونلو



حکومت و درگیری با تیمور: قرا یوسف، پسر قرا محمد قراقویونلو بود که بعد از کشته شدن پدرش در شام، به ریاست رسید. او نخستین کسی از این دودمان است که مستقل شده است. او در تیریز، عراق و آناتولی، مکرر با سپاه امیر تیمور به جنگ پرداخت. وی با سلطان احمد جلایری متحد شد که به اتفاق هم به درگاه سلطان بایزید عثمانی پناه بردند و به هنگام حمله تیمور به حکومت عثمانی مصر گریختند. اما پادشاه مصر، الملك الناصر، از بیم بازخواست امیر تیمور لنگ این پناهندگان را به زندان افکند. ولی بعد از انتشار خبر مرگ تیمور، آنان را آزاد ساخت.

فرمانروایی مجدد: قرا یوسف پس از آزادی به نزد طایفه خود بازگشت تا سپاهی را به جنگ میرزا ابابکر، نواده تیمور که با پدرش میرانشاه حکمرانی آذربایجان داشت، ببرد. آذربایجان در آن زمان شامل استان های آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی و اردبیل و همچنین جمهوری آذربایجان و جمهوری ارمنستان و بخش هایی از ترکیه فعلی نیز بود.

چون در این جنگ ابابکر، شکست خورد، در ذی القعدة 810 ق / آوریل 1408 م، یعنی سال بعد، میرانشاه را کشته و به این ترتیب، آذربایجان را صاحب شد.

سرکوبی مخالفان: قرا یوسف پس از استقلال یافتن، نخست در دیاربکر بر قرا عثمان بایندی، رئیس طایفه آق قویونلو تاخت، سپس با سلطان احمد جلایری که خویشاوند و دوست دیرینش بود، درگیر شد که در پی آن او را در حوالی تبریز مقتول ساخت «813 ق / 1410 م». قلمرو قرا یوسف بعد از این فتح از مشرق به ساوه و از مغرب به حلب در حدود سوریه رسید.

مرگ قرا یوسف: در این هنگام، شاهرخ پسر امیر تیمور، از هرات به قصد مقابله با او لشکر کشید، ولی قرا یوسف هنگامی که به رویارویی با او می‌رفت در اوجان آذربایجان و در سن 65 سالگی در 17 ذی القعدة 822 ق / 5 دسامبر 1419 م وفات یافت.



اسکندر قراقویونلو

841ق / 1438 م

شکست از شاهرخ تیموری: اسکندر پسر قرا یوسف قراقویونلو، بعد از وفات پدر کوشید تا لشکری را که به جلوگیری از شاهرخ تیموری پیش می‌رفت، دوباره تجدید سازمان کرده و منسجم کند، اما چون در این امر موفق نشد، پیشروان سپاه شاهرخ به فرماندهی بایسنقر -پسرش- وارد تبریز شده و به نام شاهرخ سکه زدند .

به این ترتیب شاهرخ زمستان را در قره باغ گذراند و پس از دو ماه وارد تبریز شد تا این که به عزم سرکوبی پسران قرا یوسف، به اطراف دریاچه وان رفت و بعد از جنگی سخت، آنان را شکست داد  
« 824 ق / 1421 م »

تصرف مجدد تبریز: شاهرخ، سپس از راه تبریز به خراسان مراجعت کرد. در این بین اسکندر پس از اینکه شاهرخ منطقه را ترک کرد، فرصت را مغتنم شمرد و آذربایجان را مجدداً به دست آورد .

لشگرکشی مجدد شاهرخ به آذربایجان: در سال 832 ق / 1429 م شاهرخ، بار دیگر به آذربایجان لشکر کشید که این بار اسکندر پیش از رسیدن امیر تیموری به سلطانیه، آن دیار را ترک گفت. شاهرخ ماه رمضان را در سلطانیه سر کرد و در نبردی دیگر با سپاه اسکندر در سلماس، توانست شکست سختی به او بدهد که در پی آن اسکندر به آناتولی گریخت و شاهرخ آذربایجان را به برادر اسکندر سپرد به همین خاطر خود به هرات بازگشت .

حمله اسکندر به برادر و تصرف تبریز: در زمستان 835 ق / 1431 م، اسکندر بار دیگر به آذربایجان بازگشت که در این سفر برادر خود را به قتل رساند و به تخریب قلعه های اران و شروان پرداخت تا کسی نتواند در آنجا بر علیه او موضع بگیرد.

لشگرکشی سوم شاهرخ به آذربایجان: در 838 ق / 1434 م چون شاهرخ برای بار سوم به دفع او لشکر کشید، زمستان را در ری سپری کرد. در این هنگام، جهانشاه برادر دیگر اسکندر به خدمت او آمد که پس از آن وی آذربایجان را ترک گفت. از طرفی چون سال بعد، شاهرخ حکومت آن دیار را به جهانشاه تفویض کرد. پس از بازگشتش به خراسان، اسکندر با میرزا جهانشاه به جنگ پرداخت .

شکست و مرگ اسکندر: اما در جنگ شکست خورده و به قلعه النجق در نخجوان پناه برد تا این که اسکندر در آن جا به دست پسر خود قباد در 25 شوال 841 ق / 21 آوریل 1438 م کشته شد .



جهانشاه قراقویونلو

839 - 872ق / 1467 - 1435 م

جهانشاه پسر قرايوسف و برادر اسکندر، در سومین مرتبه‌ای که شاهرخ تیموری به آذربایجان لشکر کشید و در پی فرار اسکندر، توسط تیمور، به امارت منصوب شد .

اوج عظمت قراقویونلو در دوران جهانشاه: او مشهورترین امیر قراقویونلو است که ظاهراً مردی شاعر و هنردوست نیز به شمار می‌رفته. در زیان جهانشاه، دولت قراقویونلو به اوج عظمت و وسعت رسید؛ چنان که در 844 ق / 1440 م گرجیان را مغلوب کرد و عراق را از دست یکی از برادران خود بیرون آورد. در 850 ق / 1446 م بر عراق عجمیا، پارس و کرمان مستولی شد و در 862 ق / 1458 م به عزم تسخیر هرات، لشکر به آن سمت کشید به طوری که پس از شکست دادن میرزا علاء الدوله تیموری، بر هرات نیز استیلا یافت .

دوره آسایش و قدرت جهانشاه: عاقبت چون از طغیان پسرش در آذربایجان اطلاع پیدا کرد، با مدعی خویش میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرد و به این ترتیب خراسان را به او وا گذاشت در نتیجه خود به تبریز بازگشت .

جهانشاه آتش فتنه‌هایی را که در آذربایجان، بغداد و فارس روشن شده بود، خواباند و چند صباحی بر بخش وسیعی از ایران و عراق حکومت کرد به طوری که مناطق تحت قلمرو خود اقرین امنیت و آسایش نمود .

شکست از یک قبیله ترکمان دیگر و مرگ جهانشاه: اوضاع برتری جهانشاه، چنان دوامی نداشت. زیرا مردی قدرتمندتر و تواناتر از او از میان قبیله آق قویونلو به نام حسن بیگ برخاست که نظر به وجود کینه دیرینه در بین دو ایل ترکمان، با وی به جنگ پرداخت. سرانجام چون در سال 872 ق / 1467 م جهانشاه به عزم سرکوبی حسن بیگ به به دیار بکر رفت، غافلگیر شد و در حین فرار به قتل رسید .

از آثار دوران فرمانروایی جهانشاه قراقویونلو، مسجد بسیار زیبایی در تبریز به نام مسجد کبود» گوی مسجد» است که با وجود صدمه‌های فراوانی که از زلزله دید، هنوز هم بقایای کاشیکاری و معماری آن از برجسته‌ترین آثار اسلامی به شمار می‌رود.



## جنگ و کشمکشهای جانشینان تیمور تا ظهیرالدین محمد بابر

899-937 ق / 1494-1530 م



بر خلاف چنگیز که پسرانش بلافاصله بعد از او، با ولیعهدی که او برگزیده بود کنار آمدند و با حفظ اتحاد، از فروپاشی امپراتوری جلوگیری کردند، بازماندگان تیمور به درگیری با هم پرداختند. بازماندگان تیمور که بیشتر از نوادگانش بودند، پس از مرگش به مخالفت با یکدیگر پرداختند و قلمرو وسیعی را که او با وجود آن همه جنگ و شقاوت به هم پیوند داده بود، تجزیه نمودند.

وصیت تیمور: تیمور در وصیتی که او پسر محمد پسر میرزا جهانگیر را ولیعهد خویش کرد، به رغم علاقه‌ای که سردارانش نسبت به اجرای واپسین خواست او نشان می‌دادند، مجالی برای اجرا پیدا نکرد. اندکی بعد از مرگش، منازعات خانوادگی و درونی بین بازماندگانش آغاز شد.

ماجراهای پس از مرگ تیمور: در آغاز، همراهانش مرگ «صاحبقران» (لقبی که تیمور به خود داده بود) را پنهان داشتند و به علاوه طرح حمله به چین را بی آن که لغو نمایند، متوقف کردند. همچنین چون نوه تیمور که بنا به وصیتش جانشین او می‌شد یعنی پیرمحمد فرزند میرزا جهانگیر در آن هنگام دور از پایتخت و در حدود غزنین بود، موقتاً دیگری را به نیابت از او جانشین تیمور نمودند. این شخص خلیل سلطان، پسر میرانشاه (پسر دیگر تیمور) بود و در آن هنگام با لشکر تیمور همراه و حاضر شده بود. البته این اقدام هم فایده‌ای نبخشید و به زودی با مخالفت بازماندگان مواجه شد. به تدریج این اختلافات طولانی شد و دامنه پیدا کرد. چنان که در اندک مدتی، این توطئه‌ها و تحریکات، میراث عظیم تیمور را به حکومت‌های مستقل و متخاصم تبدیل کرد.

حکومت‌های جانشین تیمور: خلیل سلطان در سمرقند قدرت موقت خود را به قدرت دائم مبدل ساخت.



در ایران، نواحی غربی ایران در دست میرانشاه نیمه دیوانه و پسرش میرزا ابابکر و محمد عمر باقی ماند. خراسان و نواحی شرقی هم در دست معین الدین شاهرخ که تیمور خود او را به فرمانروایی آن حدود گماشته بود، باقی ماند.

شروع درگیری ها: اما پیر محمد که خود را وارث واقعی تیمور می دانست در مطالبه حق خویش بلافاصله بر خلیل سلطان شورید؛ ولی چون فاقد قدرت و سپاه لازم برای رویارویی با این نبرد بود به همین خاطر حق خود را به معین الدین شاهرخ حاکم خراسان و عموی خود که در عین حال شوهر مادرش نیز بود، وا گذاشت.

در مقابل شاهرخ نیز او را به امارت پارس منصوب کرد.

نزاع طولانی مدعیان تاج و تخت تیموری به این ترتیب نزاع بین مدعیان تاج و تخت تیموری، قریب سی سال به طول انجامید، تا آن که در نهایت شاهرخ بر تمامی قلمرو تیموری چیره شد و دورانی هر چند کوتاه از ثبات و امنیت را به ارمغان آورد. شاهرخ به سن هفتاد و دو سالگی و به سال 850 ق / 1446 م درگذشت با مرگ شاهرخ، تنها فرزندشالغ بیگ میرزا در قید حیات بود، که او هم بیشتر یک محقق و عالم ریاضی بود تا یک فرمانروا. از این رو انحطاط خاندان تیموری دوباره آغاز شد که این بار با سرعت بیشتری هم رو به تلاشی و اضمحلال رفت.

نزاع بین بازماندگان شاهرخ ده سالی به طول انجامید تا این که ابو سعید، نواده میرانشاه و پسر میرزا سلطان محمد مدتی تفوق یافت، اما دیری نپایید که دوران فرمانروایی او نیز به پایان رسید به طوری که در یک دهه بعد، به دست میرزا یادگار محمد، نواده بایسنقر که به اردوی آق قویونلو پیوسته بود به قتل رسید.

به این ترتیب با مرگ ابو سعید، دوران فرمانروایی تیموریان به سر آمد «رجب 872 ق / فبروری 1468 م.»

حکومت محلی تیموریان: حکومت تیموریان به عنوان یک حکومت بزرگ و فراتر از یک منطقه خاص، دیگر وجود نداشت اما حکومت محلی در منطقه هرات و اطراف آن برقرار ماند. این حکومت که توسط سلطان حسین بایقرا اداره می شد، تا سال 912 هجری ادامه یافت. سلطان حسین بایقرا، هرات را از مناطق مهم و تأثیر گذار در تاریخ ایران و تاریخ هنر ایرانی نمود و باعث شد تا مکتب هرات در نقاشی و خطاطی نامی ماندگار بیابد.



گورکانیان هند: یکی از نوادگان تیمور که در مناطق اطراف ماوراءالنهر حکومت داشت، با لشگری به هند حمله کرد و آنجا را فتح نمود و بر خلاف جدش تیمور در همانجا سکونت گزید. جانشینان او که به گورکانیان هند و یا مغولان کبیر هند معروف هستند، یکی از درخشان ترین سلسله های حکومتی در شبه قاره هند را تشکیل دادند و نقشی مهم در تاریخ آن سرزمین ایفا نمودند. چنانچه اکبرشاه از بزرگترین حاکمان تاریخ هند از این سلسله است.

حسین بن منصور بن بایقرا، از نوادگان بایقرا پسر عمر شیخ تیموری بود که بعد از ابو سعید در هرات به فرمانروایی نشست «875 ق / 1470 م». دربار او یک مرکز درخشان از ادب و هنر عصر بود. به طوری که هرات کانون بزرگی از فرهنگ و دانش عصر به شمار می‌رفت. وزیر دانشمند، شاعر و نویسنده ازبک او، امیر علیشیر نوایی، روح واقعی این کانون و حامی و مربی دانشمندان و هنر پروران وابسته به دربار سلطان حسین بایقرا بود.

در این کانون پر آوازه افرادی همچون عبدالرحمن جامی، شاعر و عارف نامدار، کمال الدین بهزاد، نقاش و صنعتگر معروف، و میر خواند مورخ مشهور عصر، درخشیدند. همچنین پاره ای علمای معروف نیز در هرات پرورش یافتند و توسط سلطان حمایت شدند. از میان ایشان نام ملا حسین واعظ کاشفی معروف است. به علاوه در مدرسه بزرگی که سلطان به وجود آورد، هزاران عالم و طالب علم به حمایت سلطان و وزیرش، سرگرم تحصیل و تحقیق و تألیف بودند.

اما ظهیرالدین محمد بابر، فرزند عمر شیخ و از نوادگان ابو سعید گورکان است. ظهیرالدین نویسنده، شاعر و نخستین پادشاه مغول هندوستان بود. نسبش از جانب پدر به واسطه پنج امیر به تیمور و از سوی مادرش، قتلغ نگار خانم، به پانزده واسطه به چنگیز خان می‌رسد. بابر در 6 محرم 888 ق / 14 فروری 1483 م دیده به جهان گشود و در رمضان 899 ق / سپتامبر 1494 م، پس از پدرش عمر شیخ، میرزای قرغانه شد.

منازعات بابر در آسیای صغیر، افغانستان و سرکوبی مدعیان ابتدا بابر مانند پدر برای تصرف شهرها و نواحی حاصلخیز آسیای مرکزی با خویشاوندان به جنگ برخاست.

او در ربیع الاول 903 ق / نوامبر 1497 م اقداماتی را که از سوی عموی بزرگش سلطان احمد میرزا، حاکم سمرقند و کاکای بزرگش سلطان محمود حاکم تاشکند به جهت محروم ساختن او از احراز مقام پدر در قرغانه به عمل آمده بود، کاملاً بی اثر ساخت و تصرف سمرقند با استفاده از منازعاتی که عمو



زادگانش با هم داشتند، سمرقند را تصرف کرد. ولی چهار ماه بعد به سبب فقدان غنایم جنگی و بروز توطئه در پایگاه نیروهای او در آندیجال، ناگزیر سمرقند را رها کرد. بابر چندی بعد اندیجان را دوباره متصرف شد، امپس از مدت زمانی کوتاه، مغولانی که تحت فرماندهی تَدْبَل، قرار داشتند دوباره شهر را باز پس گرفتند. تا این که در 905 ق / 1499 م، بابر، فرغانه را میان خود و برادرش تقسیم کرد .

تصرف کابل: در اوایل سال 909 ق / 1503 م، بابر نزدیک به یک سال با گروهی کوچک از هوا دارانش در ناحیه‌ی بسیار دور و در میان قبایل صحرا نشین سُخو هُشْدیاری، سرگردان و از مهمان نوازی این قبایل برخوردار بود .

ولی پس از آن در محرم 910 ق / جون 1504 م به کابل رفت، آن جا تحت فرمانروایی ارغونها بود. وی به کمک برادرش، کابل را فتح نمود و موفق شد تا قبایل افغانی مجاور را خراجگزار خود سازد .

درگیری با ازبک ها: سرانجام در 911 ق / 1505 م به درخواست سلطان حسین میرزا بایقرا که از او برای مقابله با ازبکها یاری خواسته بود، عازم هرات شد .

در این هنگام سلطان حسین بایقرا درگذشت و بی لیاقتی پسرانش موجب شد تا شیبانی خان ازبک، بخش بزرگی از خراسان را فتح کند و در نتیجه، بابر دست خالی از طریق هندوکُش به کابل باز گردد. تا این که بابر در 913 ق / 1507 م قندهار را از دست ارغونها بیرون آورد، اما همین که شیبانی خان این شهر تازه فتح شده را محاصره کرد، بابر به جای دفاع از آن، راهی هندوستان شد. در همین احوال میان شیبانی خان و شاه اسماعیل صفوی جنگی روی داد که شیبانی خان ازبک شکست خورد و سرانجام در اول رمضان 916 ق / 3 دسامبر 1510 م در مرو کشته شد .

تصرف سمرقند و دست نشاندگی از طرفی بابر در رجب سال 917 ق / اکتبر 1511 م برای بار سوم سمرقند را به تصرف درآورد، اما به عنوان دست نشانده شاه اسماعیل فرمان می‌راند و حتی تظاهر به تشیع نیز می‌کرد .

تا این که در 918 ق / 1512 م در کُل مَلک از ازبکها شکست خورد و نتوانست سمرقند را نگاه دارد؛ سرانجام پس از آن که نجم ثانی، سردار صفوی در سوم رمضان 918 ق / 12 نوامبر 1512 م در نُججدوان مغلوب ازبکان شد، بابر از تصرف سمرقند منصرف شد، و این واپسین تلاش او برای تسلط بر شهری بود که سخت بدان دلبستگی داشت .

تصرف قندهار، آغازی برای فتح هند بالاخره بابر پس از دو سال زندگی پر مخاطره و سرگردانی، به کابل بازگشت، که از آن پس پایگاهی برای لشکر کشیهای پر امید او به شرق و جنوب محسوب می‌شد .



کوششهای مکرر او برای باز پس گرفتن قندهار از ارغونها، به مذاکراتی در جمادی الثانی 928 ق / مه 1522 م انجامید که در نتیجه آن، قندهار به تصرف درآمد. سپس با پشتکار بیشتر متوجه هندوستان شد که از سال 922 ق / 1516 م با تاخت و تازهای مکرر خود به شناسایی آن پرداخته بود.

لشکرکشی بابر به هندوستان: فاتح قندهار، ظهیر الدین بابر، از سوی دولت خان لودی، حاکم لاهور و عالم خان، عموی ابراهیم لودی، سلطان دهلی، به هندوستان دعوت شد تا ایشان را در برابر ابراهیم کمک کند.

به این ترتیب بابر در دومین حمله خود به هندوستان، دولت خان را بر انداخت و پس از آن که با استفاده از نفوذ عالم خان، پشتیبانی افغانها را جلب کرد، در رجب 932 ق / آوریل 1526 م در پانی پت، قوای ابراهیم لودی را در هم شکست و دهلی و آگره را متصرف شد به طوری که در جهت شرق تا جاونپور و غازی پور در امتداد گنگ پیش رفت. تا این که پیروزی در خانوا و غلبه بر رانانسنگا - ملکه چیتور - در جمادی الاولی 933 ق / فوریه 1527 م خاطرش را از جانب راجستان آسوده ساخت. از سوی دیگر، با شکست دادن افغانهای شرق در شعبان 935 ق / آوریل 1529 م در محلی که رود گوگره به گنگ می‌پیوندد، حوزه حکومت خود را در هندوستان، تا بنگال وسعت بخشید.

سرانجام بابر در ششم جمادی الاولی 937 ق / 27 دسامبر 1530 م در آگره درگذشت و چند سال بعد جسدش را به باغی در کابل منتقل کردند و در مقبره کنونیش به خاک سپردند.

بابر سرداری شجاع، کوشا، آداب دان، محتاط و سیاستمداری مدبر بود.

وی از سرداران بزرگ ازبک چیزهای بسیاری آموخت به طوری که انضباط دقیق، فنون دفاع در زمین هموار، سنگربندی، توپخانه و آیین محاصره را به صورتی مؤثر در لشکرکشیهای خود به هندوستان به کار بست.

تجارب بسیار برای او این امکان را فراهم کرد تا در میان گروههای کوچکی از تیموریان شکست خورده که هنوز عاری از جاه طلبی شخصی نبودند و همچنین مغولانی که حتی از تیموریان نیز کمتر شایسته ی اعتماد بودند، اتحاد برقرار کند تا این که سرانجام پس از کسب پیروزی و قدرت، فرمانده ای بلا منازع شود.

شنبه، ۱۳ فبروری ۲۰۱۰



توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است  
کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Esalat2006©Copyright

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)